

بحث دوم

جمعیت شناسی

114-2-1. جمعیت شناسی

تعریف جمعیت شناسی

واژه «دیموگرافی یا جمعیت شناسی» در ترجمه تحت الفظی آن از یونانی به معنای «توصیف مردم» است. بر طبق لغت نامه چند زبانی جمعیت شناسی سازمان ملل متحد، جمعیت شناسی، مطالعه علم جمعیت های انسانی است که در مرحله نخست به بررسی بعد، ساخت، رشد و تحول آنها می پردازد، موضوع اساسی جمعیت شناسی در حالت عمده مطالعه کمی عوامل از قبیل باروری، مرگ و میر و مهاجرت است که پیوسته بر جمعیت اثر می گذارند و اندازه و رشد آن را تعیین می کنند. این عوامل در اصطلاح بنام «اجزای رشد»، خوانده میشوند. این عوامل به همراه عوامل دیگری از قبیل ازدواج و طلاق، ساخت یا ترکیب جمعیت را تعیین میکنند.

بطور کلی میتوان گفت که جمعیت شناسی علمی است که بمطالعه ساختمان و تحول و حرکات جمعیت ها در زمان و مکان می

پردازد. [1]

جامعه چیست؟

کمونیزم، سرمایه داری، بازار آزاد و اقتصاد مختلط شکل های مختلف جامعه اند که ما اغلب از آنها سخن میگوییم. اما پرسش اصلی این است که:

¹ باقرزاده داکتر، درس جمعیت و تنظیم خانواده، کتاب الکترونی، 1384-85، ص 6.

جامعه چیست؟ یا در واقع جامعه کجاست؟

سخن معروف است که مارگریت تاچر نخست وزیر اسبق بریتانیا، اصولاً به وجود داشتن جامعه باور نداشت. در ظاهر حق با اوست. به دور و بر مان که نگاه کنیم در وهله اول مردمانی را می بینیم که بکار خود مشغول هستند. اما اگر عمیق تر نگاه کنیم گروه‌های از مردم را می بینیم که به شکل های کاملاً سازمان یافته کار میکنند. خانم تاچر شیوه سازمان یافتگی جامعه را بسیار مهم میدانند و او فرد گرایی را چیزی در حدیک توهم می داند. او معتقد است که افراد وجود دارند، اما ساخته دست اجتماع اند. و این پایه ترین معمای جامعه شناسی است. «فهم متعارف» می کوشد این شکاف را پر کند، اما هیچگاه خیلی موفق نبوده است.

خانواده همیشه بمنزله «سنگ بنای» جامعه قلمداد شده است. خانواده چیزی طبیعی است و فهم متعارف آنرا می پذیرد. اما فهم

متعارف چیست؟

از هنگامیکه با طرح پرسش در مورد شیوه کنش متقابل آدمیان و طرز رفتارشان پردازیم خود را به مخرمه نظری انداخته ایم. اگر ما بیرون از محدوده «فهم متعارف» بایستیم و به آنچه مردم واقعاً انجام میدهند توجه کنیم فرهنگ بشری بسیار پیچیده بنظر خواهد رسید. و این دقیقاً آن چیز است که جامعه شناسی از ما میخواهد انجامش دهیم.

پس نقص فهم متعارف چیست؟ فقدان نظریه ای که توضیح دهد مردم چگونه با هم کار و زندگی میکنند. مثلاً توضیح این که چرا مردم همدگر خود را نمی کشند؟ چرا بعضی از مردم کاملاً با فرهنگ مسلط سازگار می شوند و بعضی دیگر مطلقاً آنرا نمی پذیرند؟ روشن است که جوامع کاملاً مختلف با فرهنگ های مختلف وجود دارد. بنا بر این ما نیازمند نظریه ای هستیم که بتواند هم اختلافات این جوامع را توضیح دهد و هم واکنش مردم را به این اختلافات و جوامع مختلف. خلاصه کلام جامعه شناسی یعنی همین.

تعریف بیکاری در جامعه کمونستی:

قبل از این که به این موضوع پرداخته شود ضرورتاً در مورد کمونیزم و فروپاشی شوروی چیزی می‌گوییم: کمونیزم خوب بود یا بد؟ پرسش مهمی است که برای پاسخ گفتن به آن باید کمی تخیل ورزید، کمی تاریخ دانست و کمی هم با نظریه های جامعه شناسانه آشنا بود. این پرسش از رو پرس جامعه شناسانه مهمی است که کمونیزم تلاشی بود برای تجدید بنای کامل جامعه - یعنی موضوعی که جامعه شناسی به آن توجه خاص دارد.

ماهیت جامعه شناسی: پیش از آنکه جامعه شناسی، که وسیله ایست برای تفکر در باره جامعه ابداع شود، همگان جامعه را، کم یا بیش، همانطور که بود می پذیرفتند. بحث در این مورد که چقدر میتوان جامعه را تعبیر داد از مباحث پایه در برنامه جامعه شناختی است.

در جامعه کمونستی کمتر پذیرفته است که بیکاری امری فردی دانسته شود اما در جامعه سرمایه داری فهم متعارف فرد را کاملاً مسؤل و سبب بیکاری می شناسد. ولی این سوال نزد اشخاص بیکار ایجاد می شود که چرا بیکار هستند؟ کسانی که بیکار می شوند اغلب گمان میکنند که مقصودند و از عهده کارشان بر نیامده اند. اینان مشکل را فردی میدانند. این نظری برآمده از فهم متعارف است، حال آنکه علت های متعدد و پیچیده ای در بیکار شدن افراد دخیل اند. و این علت ها بیشتر مربوط به تغییرات اجتماعی در سطوح گسترده هستند تا اینکه مشکلات فردی باشند. علم جامعه شناسی می کوشد تا علل و اسباب فردی و اجتماعی که سبب بیکاری می شوند را توضیح دهد.

علت های بیکاری یا نیروی کار مازاد در جامعه

علت های بیکاری میتواند

1. تغییرات تکنولوژیک (دستگاه های جدید)

2. تغییر روش های کار کردن (کارآمدی)

3. انجام شدن کار در کشور های دیگر یا توسط افرادی از خارج کشور (جهانی شدن کار)

4. تغییرات سیاسی (سیاست های دولتی) که گروه های بسراقتدار در دولت افراد نزدیک بخود را در کارها نصب میکنند

5. تغییرات فرهنگی (تقاضا برای محصولات دیگر)

6. فقدان مهارت های لازم (ممکن نبودن تحصیل و آموزش ضمن کار)

اما هیچکدام از علت های بالا ربطی بخود کارگر ندارد . پس دیدگاهی که فرد را مقصر می شناسد در توضیح علت های

اصلی بیکاری قانع کننده نیست . بسیاری از جوامع از این تغییرات آگاهند و برای کم کردن آثار زیان بار آن ها سیاست های اجتماعی

مناسب در پیش می گیرند . [2]

²آزبورن ریچارد ،جامعه شناسی قدم اول ، مترجم رامین کریمیان، نشر کتابخانه ملی ایران ،تهران:1378،صص1 تا 13.

تغییرات صنعتی: ما همه میدانیم جوامعی که ما در آنها زندگی میکنیم به سرعت دگرگون میشوند و جهانی که پدر-مادر های مان در آن زیسته اند احتمالاً هرگز باز نخواهد گشت. آنچه سبب این دگرگونی ها میشود و چگونگی واکنش ما به این دگرگونی ها موضوع اصلی جامعه شناسی است. رشته جامعه شناسی از دل آگاه به این نکته که جوامع تغییر میکنند سر بر آورد و در درون مدرن و با انقلابهای فرانسه و امریکا آغاز شد. در سده های هجده و نوزده امریکا و اروپا از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی گذار نمود. در این گذار تغییر اساسی در تمام کره زمین هویدا گردید و پس لرزه های آن تا هند و اندونیزی و کشور های افریقایی را متأثر ساخت. تغییر اساسی ای که بشر هنوز هم با پیامد های آن زندگی میکند.

چه چیز های موجب این تغییرات می شوند و چرا مردم اینکار را میکنند؟

مشکل ایده ها و خواستها

جامعه شناسی شهرت بدی یافته و آن این که خیلی ها، مخصوصاً سیاست مداران، میگویند که جامعه شناسی فقط نکات بدیهی را به شکلی پیچیده با بکار بردن نظریه های متناوب بیان میکند. مشکل فهم متعارف و ناتوانی در ربط دادن مشکلات فردی به ساختار های گسترده تر اجتماعی آن چیز است که ما آن را مشکل «ایدیولوژی» میخوانیم.

واژه ایده ئولوژی معانی زیادی دارد اما همه آن معانی در توضیح این نکته بکار می روند که مردم باور های خاصی در باره جهان دارند که الزاماً درست نیستند. مفاهیم متعارف در باره جهان اغلب ایده ئولوژیک اند به این معنی که عمدتاً مبتنی بر یک باورند تا اینکه توضیح عملی باشند. در سابق کارگران بر این باور بودند که طبقات بالاتر حق بهره کشی از آنها را دارند و یقین داشتند که این راه ورسم جهان است. جامعه شناسی هوشیاری انتقادی نسبت به زندگی اجتماعی است.

چگونه اختلافات در رفتار اجتماعی بوجود می آید؟

جامعه‌شناسی تاریخی طی ده‌های گذشته سده بیستم، مطرح شده و مورد توجه شماری از دانشمندان جامعه‌شناس بوده است. از قبیل روستو در دهه شصت.

جامعه‌شناسان تاریخی در مطالعات و کارهای خود از روش‌هایی بهره‌گرفته‌اند که ممکن است در روش تاریخی مرادف با روش کار بست در جامعه‌شناسی تاریخی کاربرد داشته باشد.

بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی در زمینه‌های مختلف این دگرگونی فکری را بوجود آورد:

چگونه به مطالعه جامعه‌شناسی بپردازیم؟

اغلب گفته می‌شود که جامعه‌شناسی مطالعه علمی جامعه و رفتار انسان است، اما منظور این گفته دقیقاً روشن نیست.

نخستین پرسش این است، چگونه جامعه را مطالعه (برسی) می‌کنیم

قانون و جامعه

برای مثال بیابید قاضی‌ها را در نظر آوریم. آنها در زمینه‌های مختلف و بمدت طولانی تجربیات مختلفی داشته‌اند. وقتی قاضی‌ها کسی را زندانی می‌کنند اغلب به او می‌گویند تو برای جامعه خطرناکی... جامعه باید از امثال تو مسئون بماند؛ این در حالیست که خانم تاجر که گفته بود جامعه‌ای وجود ندارد، روشن است که هیچ‌کس را نباید به این بهانه که خطری برای جامعه است به زندان انداخت. ولی دیده میشود که در این مقوله هم قاضی و هم خانم تاجر در اشتباه‌اند. زیرا این قانون است که حرکت‌های عادلانه را میخواهد در جامعه روال سببی بدهد، زیرا قانون جزء مهمی از جامعه است که تعیین میکند کارها چگونه باید انجام شود. بنا بر این جامعه‌شناسی می‌گوید، «کارها چگونه صورت می‌پذیرد، چرا قاضی‌ها چنان تصمیم‌هایی می‌گیرند؟ زندانها به چه

کار می‌آیند و چرا مردم دست به کار های خلاف می‌زنند؟ آیا برای آن است که بد یا گرسنه‌اند یا برای آنکه کار های خلاف را در تلویزیون و کتابها روزنامه‌ها می‌بینند و می‌خوانند؟» [3]

114-2-3. قضاوت جامعه‌شناسی در باره قاضی‌ها

دستگاه قضایی شکل نهادی شده رفتاری است که ریشه‌های عمیق تاریخی دارد. جوامع در اساس از گروهی از شکل‌های نهادی شده رفتاری ساخته شده‌اند که در طی زمان باز تولید شده‌اند و تغییر پیدا کرده‌اند.

قضات طوری عمل میکنند که گویی قوانینی که جاری میکنند تنها قانون پذیرفته‌است و هیچگاه تغییر نخواهد کرد. در حالیکه هم جامعه و هم قوانین آن تغییر میکنند. به همین سبب است که مطالعه اجتماعی تا به این حد پیچیده است.

آیا جامعه‌شناسان تنها به مشاهده تغییرات می‌نشینند و توضیح‌شان می‌دهند و یا اینکه در ایجاد این تغییرات مشارکت دارند و می‌کوشند بر آن تأثیر بگذارند؟

114-2-4. خاصیت‌گاه های جامعه‌شناسی

آنچه جامعه‌شناسان می‌گویند همواره موضوع بحث فیلسوفان، شاعران، داستان‌نویسان و حتی رهبران مذهبی بوده است. افلاطون در 2500 سال پیش از این توصیه‌هایی میکند برای اینکه جامعه چگونه سازمان داده شود. ولی ما او را جامعه‌شناس نمی‌دانیم

³ از بورن ریچارد، جامعه‌شناسی، پیشین، صص 15 تا 17.

زیرا نخستین نشانه های جامعه شناسی را باید در علم و فلسفه عصر «روشنگری کبیر» در سده هجدهم میلادی دانست. تغییراتی که در این دوره در جامعه مستولی شد که در تقابل علوم عقلی با باورها و توجیحات مذهبی ریشه دارند.

مدرنیته

اصطلاحی که در این روزها بارها از طریق رسانه ها و مجلات و جراید در سرزبانها می باشد. به زبان ساده میتوان گفت که جامعه شناسی تصویری است از جوامع «مدرن». یعنی تنها هنگامی که جامعه، جامعه ای مشخصاً «مدرن» یا «صنعتی» گذار کرد، جامعه شناسی توانست نشان دهد که این گذار چگونه رخ داده است.

در جامعه اروپای قرن هجدهم مدرنیته و صنعتی شدن بر جای نظم مستقر و کهن کشاورزی و مذهب نشستند و به همه تغییرات فنی و فرهنگی که در طول قرن ها پدید آمده بود سرعت بخشیدند. با میان آمدن ماشین های محرکه بخار میتوان گفت که مدرن سازی (و این «سامدرنیته» معلق ناقلا) چیزی نیست جز فرآیند تغییر که دائم ستایش بیشتری شود.

به بیان دیگر، جامعه شناسی را غار نشینان اختراع نکردند زیرا ابزار فکری لازم برای این کار در دست شان نبود. بلکه در دوره انقلابات فکری عصری که از آن بنام «روشنگری» یاد میشود پدید آمده که متضمن تغییر و پیشرفت و اندیشه انتقادی البته در جامعه اروپا دست بدست هم دادند تا مردم متوجه شوند که جامعه هم مثل هر چیز دیگر، «ساخته بشر» بوده و همواره تغییر یافتنی است. انتقاد از نظم کهن نگرشی جدید به جامعه پدید آورد و انقلاب فرانسه (که بعد از این در باره آن دوره و آرای آن توضیحاتی مبسوطی خواهیم داشت) مهر تأییدی شد بر آن رویکرد های انتقادی تازه.

روش‌های جامعه‌شناسی کدام است؟ چه کسانی بنیان‌گذار آن‌اند؟ چه چیزی باعث پیدایش جامعه‌شناسی شد؟ انقلاب انگلستان، فرانسه و آمریکا سؤالاتی را پیش کشیدند که با پیدایش جامعه‌شناسی انجامید.

اینها با روش‌های جدید علمی و عرضه‌نظریه‌های مبتنی بر داده‌های تجربی ترکیب شد و شرایطی را پدید آورد که جامعه‌شناسی در آن نو کرد. سرنگونی حکومت‌های مطلقه و تردید در مذاهب مسیحیت (در سده‌های میانه مسیحی) در باره اینکه چه کسانی حق حکومت کردن دارند و جامعه چگونه باید سازمان داده شود سؤالاتی را مطرح ساخت.

تعجبی ندارد که فرانسویان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی باشند، چون انقلاب اجتماعی سال 1789 یکی از تکان‌دهنده‌ترین و بنیادی‌ترین تحولات اجتماعی بود. نخستین رده‌ی جامعه‌شناسی را، گذشته از آثار دیگر، در کتاب روح‌القوانین (1748) اثر بارون مونتیسکیومی توان یافت. او در این کتاب به ماهیت و اصولی که شالوده‌انواع مختلف قانون را تشکیل می‌دهد، و بنا بر این، به انواع مختلف جامعه، توجه کرده است. "دیوید هیوم" (David Hume) فیلسوف تجربه‌گرا (1711-1766) در مورد جامعه‌شناسی گفته‌های دارد: اصل مسأله این است که آیا جامعه‌شناسی علم است و منظور از علم بودن آن چیست؟ یا اینکه فقط تفسیر و تحلیلی است که ما را از آینده با خبر می‌سازد. بر اساس نظریه "هیوم" دور نیست که به جامعه بمثابه یک کل اندیشه شود. در جامعه‌شناسی بیشتر تفکرات در باره شکل‌های اجتماعی به زمینه‌های خاص، اقتصادی یا مذهبی، محدود و منحصر بود. آغاز تفکر «دانشنامه‌ای» برای خودش انقلابی بود. او جامعه‌شناسی را شبه علمی میدانده که با بکار گرفتن بسیاری کلمات مطمئن و کمی‌آمار، تغییرات بارز اجتماعی، را توضیح می‌دهد. همو می‌گوید: جامعه‌شناسی نظریه کلانی است که می‌خواهد بواسطه تحلیل، مقایسه و ارزیابی نظری نهاد‌های اجتماعی همه چیز را در باره توسعه انسانی تبیین کند. و از نگاه بانوان: جامعه‌شناسی تخصصی است زیر سلطه مردان و در صدد است با تکیه به مقولات مردانه نظیر: کار، ثروت، جنگ و صنعت، رشد و توسعه اجتماعی را تبیین کند. جامعه‌شناسی بر زنان و کار‌های‌شان و نقش اجتماعی آنها چشم‌هایش را کاملاً بسته است.

زنان می‌پرسند: حالاً ما از کجا شروع کنیم؟

114-2-6. جامع‌شناسی اثباتی (پوزیتیویست)

اگوست کنت (Auguste Comte) (1798-1857)، فیلسوف فرانسوی، وضع‌کننده اصطلاح «جامعه‌شناسی» است. او در سال‌های منتهی به انقلاب فرانسه بالید و قطعاً تحت تأثیر تندروی‌ها و آشوب‌های زمانه بود و در برابرشان واکنش نشان داد.

درباره او:

«اگوست کنت واضع نام جامعه‌شناسی (Sociology) و به عنوان بنیانگذار جامعه‌شناسی نوین شناخته می‌شود. تابلوی علوم، سیر تکامل ذهنی بشر و توجه به جنبه‌های پویا و ایستای جامعه از اندیشه‌های برجسته اوست. کنت با اعتقادِ راسخ به فلسفه اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) - positivism - معتقد بود باید برای علوم انسانی نیز حیثیتی مشابه علوم تجربی قابل شد، به این معنی که علوم انسانی نیز باید از ابزار پژوهش تجربی استفاده کنند. کنت بر این باور بود که جوامع انسانی از سه مرحله الهی، فلسفی، و علمی عبور کرده‌اند (بعضاً مرحله اساطیری را نیز می‌افزایند). در جوامع اساطیری، کاهنان رهبران جامعه به شمار می‌روند، در جوامع الهی که تبلور تاریخی آن قرون وسطی است، پیامبران، و در عصر رنسانس و پس از آن فیلسوفان. اما در دوره کنونی (عصر علمی) دانشمندان و جامعه‌شناسان رهبران جامعه خواهند بود. البته ممکن است در هر جامعه‌ای بازمانده‌های فکری اعصار گذشته رسوب کرده باشد.» [4]

او اذعان میدارد: «مکتب اثباتی» در جامعه شناسی که من بنیان گذارش بودم در واقع واکنشی عمیقاً محافظه کارانه به خط مشی های انقلابی گرایانه بود. نظریه های من همچنین آغازگر این طرز تفکر بود که برنامه ریزی عقلانی حلال همه مشکلات اجتماعی است. او نظریاتش را در باره راه های رسیدن به برنامه ریزی اجتماعی را در کتابی بنام برنامه کارهای علمی ضروری برای سازمان دهی در باره تشریح جامعه (1822) منتشر کرد.

کنت، اندام وار (ارگانیک) معتقد بود که طرز نگارش علمی به جامعه منجر به پیشرفت منظم خواهد شد. او همچنین اصرار داشت که باید جامعه را مانند دستگامی با اجزای بهم پیوسته در نظر گرفت. این گفته ریشه در این نظرش داشت که همه جوامع رشد تکاملی دارند و از مرحله الهی و مابعد الطبیعی به مرحله اثباتی یا علمی رسیده است. کنت جامعه شناسی را کلی ترین، والته دشوارترین همه علوم انسانی میداند.

بحث در باره اینکه جامعه شناسی علم است یا نه هنوز هم این بحث بشدت ادامه دارد، گرچه حالا بسیاری تقریباً قین دارند که جامعه شناسی علم نیست. و اثبات گرایان این مفهوم هرگز به هیچ چیزی نرسیدند که یعنی جامعه شناسی به قانون طبیعی شبه باشد. و این را در استنتاجات شان گنجانیدند که چطور ممکن است در باره رفتار متقابل آدمیان قوانین کلی مشاهده، اثبات و استنتاج شود؟ و جامعه شناسان هنوز هم با سرسختی پافشاری دارند که جامعه شناسی علم نپا است و ما برای اثبات علمیت آن به وقت بیشتری نیاز داریم که به آن پردازیم. ولی کسانی که این نظر را رد میکنند مدعی هستند که: «آن وقت دیگر جامعه ای در کار نخواهد بود.» جامعه شناسان خیلی ساده می پندارند و نظرشان را در معرض سوال قرار میدهند: علم همه چیز را تسخیر خواهد کرد. جامعه شناسی بعنوان علم دو قسمت خواهد داشت «ایستایی (ثبات) شناسی اجتماعی» که به نظم و ثبات می پردازد - یعنی وفاق - و «پویایی شناسی اجتماعی» که به تغییر و رشد و تحولات نهادی می پردازد - یعنی تضاد.^[5]

114-2-7. نظریه دورکهایم (David Émile Durkheim) - (1859-1917)

جامعه‌شناس بزرگ قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است. به عقیده بسیاری، دورکهایم بنیان‌گذار جامعه‌شناسی به‌شمار می‌رود. هرچند آگوست کنت به‌عنوان واضع واژه جامعه‌شناسی (Sociology) شناخته می‌شود، ولی اولین کسی که توانست کرسی استادی جامعه‌شناسی را تأسیس کند، دورکهایم بود.^[6]

دورکهایم در شهر اسپنال (Espinal) ایالت لورن (Lorraine) واقع در شرق فرانسه متولد شد. وی از تبار فقهای ریشه‌دار یهودی بود. در دوران جوانی علاوه بر گذران تحصیلات عادی در مدارس غیر مذهبی، زبان عبری، عهد عتیق و تلمود را نیز فراگرفت. وی چندی پس از کسب تأییدیه سنتی کلیمی در سن سیزده سالگی، تحت تأثیر یک معلم زن کاتولیک به کاتولیسیسم علاقه پیدا کرده بود، اما دیری نپایید که او از هرگونه تعلق مذهبی دست کشید و یک لادری شد.^[7]

امیل دورکهایم جامعه‌شناس مهمی بود که کوشید قوانین علمی را با شیوه‌های دقیق پایه‌گذار و موضوع علم جامعه‌شناسی را تخصصی کند او در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس - یا هر دانشگاه دیگر - بود و دل مشغولی اصلی اش «همراهی» و دیدن جامعه بمثابه یک نظام بود. او معتقد بود که نظام‌های اجتماعی موجودیت‌های اخلاقی اند. او گاهی جمعی را نیروی اخلاقی میدانست که فردا را به جامعه امروز پیوند میدهد.

او جامعه را بمثابه یک اندام واره - یک نظام - یک ساختار - و بالاخره جامعه را به مثابه موجودیت اخلاقی میدانند. دورکهایم در اثر معروفش خود کشی (1898) به عوامل اجتماعی‌ای که در پس پشت عمل فردی پنهان‌اند توجه میکند. دورکهایم بمقایسه‌آمارد در کشور های مختلف، نشان میدهد که الگوهای خود کشی تابع نظم و ترتیبی در خور توجه‌اند. دورکهایم سخت مشتاق بود طرز کار آنچه

⁶ لیونیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، ۱۳۸۳، انتشارات علمی، ص ۲۰۴

⁷ لیونیس کوزر، پیشی، ص 5.

او آنها را واقعیت های اجتماعی می خواند نشان دهد و این گونه تعریف شان میکرد: شیوه های کردار، تفکر و احساس، که نسبت به فرد بیرون اند و از نیروی فشاری برخوردارند که با آن و بعلاوه آن فرد را به راه های دلخواه شان میکشانند. «یعنی اینکه ساختار های خاص جامعه آتقدر نیرومنداند که بر رفتار فرد تأثیر میگذارند و میتوان آن را بطور عینی مطالعه و بررسی کرد، درست مثل آنچه در علوم طبیعی رخ میدهد. اینکه آیا بلاخره چیزی بنام واقعیت اجتماعی آن طور که منظور نظر دورکهایم بود وجود خارجی دارد یا نه هنوز محل تردید است. . . . در بحث «ساختار» در مقابل کنش اجتماعی که در سر تا سر جامعه شناسی مطرح است، دورکهایم از طرف ساختاری جانبداری میکند. طرف دیگر معتقد است که تنها انگیزه و کنش فردی است که جامعه را میسازد. این بحث را میتوان بحق «همرأئی» در مقابل نه ام سستیزی» نامید. همرائی که جامعه را به مثابه کلتی یکپارچه و متشکل از ساختار هایی که به شیوه قابل فهم با هم جفت و جور اند می بیند، یا به مشابه کلتی که در اساس بر روی ستیزه ها بنا شده باشد.

کارل مارکس: (Karl Heinrich Marx)

کارل هاینریش مارکس: (زاده ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر، پروس - درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخ دان، اقتصاد دان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. [8])

رویکرد سستیزی را در جامعه شناسی نخستین بار کارل مارکس در سده نوزدهم مطرح ساخت. او مطلب بسیاری در باره اقتصاد، سرمایه داری، فرهنگ، تکنولوژی، مبارزه طبقاتی و ایدئولوژی نوشت. او همچنین بخشی از جامعه شناسی را که به نظریه های کلان، تکامل بشریت، و امکان بازسازی جامعه به شیوه های کاملاً متفاوت می پردازد گسترش بسیار داد. او خود معتقد است که نگرش

8 ریتزر، جورج: نظریه جامعه شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، ترجمه عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، 1393، ص 248.

های علمی او - ماده‌گرایی تاریخی - روشی حقیقتاً علمی است که مرا در کنار کت و دورکهایم بعنوان نظریه پردازی کلان مطرح ساخت. مارکس در مورد چگونگی تأثیر تکنولوژی بر تغییر جهان صد در صد حرف راست را زده بود.

مارکس در ابتدا به چگونگی پیدایش اجتماع و تغییرات اجتماعی علاقه مند شد و بر آن بود که ثروت و قدرت بطور نا برابر در جامعه توزیع شده است. بنا بر این میشود گفت که او به چگونگی کارکرد هم‌رانی اجتماعی علاقه نداشت، اما میخواست بداند که چگونه يك گروه در جامعه استیلایش را بر دیگر گروه‌ها حفظ میکند. او از بعضی جهات گرایش کارکردگرایانه داشت، مثلاً از این جهت که می‌گفت نقش برخی از نهاد های جامعه حفظ کردن یکپارچگی جامعه است و مارکس خیلی سفت و سخت استدلال میکرد که فهم متعارف مردم از جهان، رنگ ایده‌تولوژی و دیدگاه گروه های مسلط اجتماعی را به خود می‌گیرد که جز پدید آوردن آگاهی کاذب حاصلی ندارد.

نگرش جامعه‌شناسانه مارکس را به اختصار به شرح زیر میتوان شمرد:

1. همه جوامع بر ستیز مبتنی اند.
2. اقتصاد نیروی محرکه اصلی همه تغییرات اجتماعی است.
3. جامعه باید به مثابه کلیتی نگریسته شود که اقتصاد در آن عامل تعیین کننده است.
4. تغییرات و تحولات تاریخی تصادفی نیستند، بلکه میتوان قواعد آنها در ارتباط بشر با سازمانهای اقتصادی جست و جو کرد.
5. فرد در جامعه شکل می‌گیرد، اما همچنین قادر است با کُشِ عقلانی که مبتنی بر فرضهای مادی گرایانه تاریخی و علمی باشد در جامعه تغییر ایجاد کند.
6. در جامعه سرمایهداری کار موجد از خود بیگانگی است.

7. بشر قادر است با داخل نشدن در مناسبات جامعه، که از رهگذر نقد میسر میشود، موقعیت تاریخی خود را درک و اصلاح کند.

8. بنا بر این از رهگذر نقد علمی و عمل انقلابی، میتوان جامعه را از نو بنا کرد.

سرمایه داری : نظام جهانی

اصلی ترین گزاره ای را که مارکس مطرح کرد این بود که سرمایه داری شکل تازه ای از سازمان اجتماعی است که بر پایه بهره کشی صاحبان سرمایه از کارگران بنا شده است. طبقه سرمایه دار بورژوا، ارزش اضافی حاصل از کار کارگران، یا طبقه پروتاریا، را به زور تصاحب میکند و تکنولوژی های تولید را متجاوزانه می گستراند و متحول میسازد، و بدین طریق نظام جهانی به وجود می آورد. و این تصویر بسیار متفاوت از جامعه بود، نسبت به آنچه دورکهایم و کُت ترسیم کرده بودند. منظور مارکس این بود که شکل های سازماندهی اقتصادی- برای مثال، شیوه تولید سرمایه داری-قانون، سیاست، فرهنگ، مذهب، ایدئولوژی جامعه را تعیین میکند. و این بیانی جامعه شناسانه است از قانون عام و فراگیر، که البته بسیاری دیگر از جامعه شناسان به آن موافق نیستند.

روابط طبقاتی:

مارکس مفهوم بنیادین طبقه را، بجای مفاهیمی نظیر گروه، قشر، نخبگان یا کاست وارد جامعه شناسی کرد. مارکس نشان داد که تقسیم کار در جامعه موجب عضویت در یک طبقه اجتماعی است. سرمایه داری پدید آورنده روابط طبقاتی خاص، و در نظر مارکس، بویژه بهره کشانه بوده است. به اعتقاد او طبقه عبارت است از:

1. ملاکی عینی و بیرونی است

2. از طریق مناسبات با وسایل تولید تعیین می شود

3. همچنین ملاکی ذهنی است

اشخاص مهمی نظیر "گرامش"، "آدورنو"، "آلتوسر" و "هابرماس" در چارچوب تفکر مارکسیستی در سده بیستم پای بند بودند. [9]

114-2-8. تعریف انواع جامعه از نگاه کارل مارکس:

1. **جامعه صنعتی**: منظور ما از جامعه صنعتی این است که تولید صنعتی بیش از تولید کشاورزی است و مارکس دومین نقری بعد از سن سیمون است [10] که جنبه اساسی را در ضابطه سرمایه داری رقابتی استخراج و واضح ساخته است. آنچه که نصیب مارکس شد، نتیجه گیری و تحلیلی عمیق از جامعه ای معاصر، یا جوامع، بطور کلی میباشد. اگر عوامل تولید را در دو جامعه صنعتی و کشاورزی در نظر بگیریم، اختلافات عمیق تاریخی میان این دو جامعه وجود دارد و بدین نام گذاری (جامعه صنعتی) پوشاندن اختلافاتی است که در جامعه صنعتی بوجود آمده که همه این تغییرات مولود عواملی تاریخی نیز میباشد. ما در دنیای مدرن، اعم از سرمایه داری و سوسیالیستی و موجودیت واکنش های متقابل و مداخلات متعدد هر کدام به جایی میرسیم که نموی اقتصادی و توسعه اقتصادی در هر کدام به شیوه های خود نمایان میگردد که ما در دنیای مدرن امروزی مواجه و ناظر نموی های اقتصادی هر کدام به وجه عالی حتی شگفت آور ولی بدون توسعه اجتماعی هستیم. اکثراً در جوامع سرمایه داری نیرو های

⁹ ریچارد ازیون، جامعه شناسی، پیشین، صص 98 تا 102؛ ریتزر، جورج: نظریه جامعه شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، پیشین، صص 249.

¹⁰ کلود هانری سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵ م) فیلسوف و عالم اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بود.

او از نجیب زادگان فرانسوی بود و نسل وی به شارلمانی می رسد. در ۱۷۷۹ در جنگ های استقلال آمریکا شرکت داشت و در این جنگ مصدوم شد. [۱] وی از فیلسوفان و علمای اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بشمار می رود، وی به آزادی کارگران و تأثیر مسیحیت جدید در افکار عمومی پای بند بود، او معتقد به حکومت مدیران و دانشمندان بود و طبقه مولد را طبقه برتر می دانست. افکار او مدتها مورد بحث دانشجویان دانشگاه های فرانسه گردید. سن سیمون راه اصلاح جامعه را در توزیع عادلانه ثروت می دانست. نظریات سوسیالیستی وی در اگوست کنت و کارل مارکس تأثیر بسزایی بخشید بطوریکه کارل مارکس با تکمیل و توسعه این نظریات مکتب مارکسیسم را پایه گذاشت.

سن سیمون به سال ۱۸۲۵ در پاریس درگذشت. (دانشنامه بریتانیکا، قسمت تاریخ، صص 177)

شگرف اقتصادی در يك سطح معینی توسعه می یابند و مدرنیته هم مجد اعلاهی خود در بین اقشار خاص که در هرم قدرت و سرمایه قرار دارند بعالی ترین سطح خود میرسند این در حالیست که مدرنیته در جامعه سوسیالیستی فراگیر و همه جاگیر میباشد ولی يك پیمانۀ متوازن و معین، نه مجد افراط که در جامعه صنعتی سرمایه داری بشکل غیر عادلانه وجود میداشته باشد. مارکس معتقد است برای اینکه این فرآیند را در نظام توسعه اقتصادی همه جاگیر بسازیم نیاز به توسعه اقتصادی و فرهنگی نمی تواند حاصل شود مگر بوسیله زور و یا يك فشار انقلابی محكوك و مثبت در نهاد های منعطف، بوسیله تعمق و ریشه گیری مردم سالاری (دیموکراسی)، بوسیله يك شبکه فعال سازمانی سراسری پایه ای که بیانگر نیاز های اجتماعی باشد. که این باعث پرمردگی میراثی (اضمحلال) حکومت های سابق میگردد.

در جنب کشور های توسعه نیافته، فقط جزایر صنعتی در آمیختن نمو، که در آنها هنوز و برای مدتهای طولانی، تولید کشاورزی که هدف تهیه منابعی برای صنعتی شدن ناموزون و ناساوی بر حسب کشور ها وجود دارد.

2. جامعه مصرفی:

کسانی که قدرت تولید را در اختیار دارند، مصرف کنندگان خود را به وسایل مختلف، که در میان آنها تبلیغات که عامل پر قدرت در راه شناسایی متاع در بازار میباشد بجهت پر توان ترین وسیله آفریده میشود. این نوع "جامعه مصرفی" به صورت کل فراموش میکند که به نیاز های اجتماعی توجه ای داشته باشند، بلکه همه محرکه ها بر حسب معیار سود، به تأمین نیاز های اجتماعی می پردازد. اگر راست باشد که نیاز های اجتماعی ارضاع شوند، میتوان وجود و تظاهر نیاز های سطح بالاتر را مورد اعتراض قرار داد. این نیاز ها فقط به صورت های مصنوعی و ساختگی بسیار شگفت انگیزی تظاهر میکنند. چنین بنظر می آید که ارضای نیاز های ابتدائی (از قبیل مسکن، تعلیم و تربیت و خدمات عامه) تأمین بشود. فقر پیشین جای خود را به فقر جدید و امیدوار دارد.

1. جامعه وفور

آنان که این تسمیه را ترویج کردند، خود محدودیت آن را نشان دادند، در امریکا فقر وسیعاً وجود دارد؛ در میان اقلیت های وسیع (سیاهان، رنگین پوستان، مهاجر های اخیر، کشاورزان و غیره سطح زندگی نازل است). حیف و میل و مصرف بی حساب اجباری و تحمیلی برخی از گروه های پرمزایا، نمیتوانند «فقر جدید» خیلی عمیق تر گروه های بسیار وسیع تری را پوشانند.

2. جامعه تفریحات

زمان آزاد غالب مردم افزایش نیافته است. حتی اگر هم ساعات کار کاهش یابد، زمان «مصرف اجباری از دست شده» (مثلاً رفت و آمد)، «زمان به اصطلاح آزاد» را ناخنک میزند. برای سرمایه گذاری و توسعه می بایستی کار کرد؛ سرمایه گذارهای مورد نیاز «خودکاری» در تولید شاخه های جدید صنایع، گشایش فضا، کمک ها به کشور های عقب مانده، عظیم هستند. چه برای کشور های «اشتراکی» و چه برای کشور های «سرمایه داری».

3. جامعه شهری

آری! در اطراف «قطب های نو». ولی نه، اگر کشاورزان افریقا، آسیا، امریکای لاتین را محسوب داریم، یا حاشیه نشینان (دهقانان بی جای شده و از ریشه در آمده را نیز میتوانیم در جامعه شهری دید که آثاری از مدرنیته و مزایا و نعم مادی که مخصوص شهر نشینان مرفح میباشند، هرگز نشانی از نموی مادی در بین اقشار فوق الذکر دیده نمیشود.

4. جوامع مترادم و مزدحم یا انبوه

این جوامع آنقدر در بدبختی و فقر بر سر هم می لولند که فکر میشود از هزاران سال به اینطرف، بر روی این پایه، یعنی توده های انسانی توجه ای صورت نگرفته باشد نظیر آن توده های وسیعی در هندوستان، سایگون و آسام که در زاغه ها و یا هم بر روی جاده ها و زیر پل ها و یا در جنگلهای انبوه استوایی زندگی پر مشقتی دارند. این ها اکثراً از آلام و در های خود بی خبر می مانند و بهمین ترتیب تولد می شوند، جوان می گردند و می میرند.

5. جامعه فنی

به نظر می آید که تفوق و تسلط فنی در تجدد «حیاتی مدنیته» خصلتی بنیادی دارد . این مسأله قابل ژرف اندیشی است . بسیاری از مردم سرعت ترقی فنی را با يك به اصطلاح «سرعت زمان تاریخی» با يك توسعه اجتماعی و فرهنگی اشتباه میکنند . حالانکه چنین بنظر میرسد که پارگی و انفكك این جنبه های پراكسی، خود نیز یکی از خصایل اساسی این «تجدید حیاتی» است . تسلط تکنیک فنون به ادامه یا به احتمال به نجات سرمایه داری که صورت سازمانهای عظیم (انحصاری حکومتی) را گرفته و نقس تأمین ترقی تکنیک را ایفا مینماید، یاری میکند . بعقیده مارکس بورژوازی قادر نیست خود را حفظ کند مگر با ایجاد انقلاب در سیستم تولید ، بوسیله خودش و در غیر اینصورت ، انقلاب اجرای آن را به عهده خواهد گرفت ! باز به عقیده مارکس رابطه ای یا اختلافی، بین تسلط تکنیک بر جهان خارجی و تصاحب خصلت خود انسان، تصاحب وجود اجتماعی انسان، تصاحب زندگی روز مرره انسان، تصاحب نیاز ها و امیال انسان بوسیله خود انسان، وجود دارد . وانگهی فن تکنیک فقط در موقعیت خاصی از شرایط جهانی تسلط دارد : برخورد «اردوگاه ها» اشتراکی و سرمایه داری، تهدید های متقابل «سیستم ها» ، مسابقه تسلیحاتی و قوحت فضای .

و این موقعیت و شرایط جهانی میتواند بدون اشکال بصورت يك ساختار (ترکیب منظم) تثبیت گردد . حمایت گروه های مشخص - ذوات الفنون (تکنیسین ها) ، بروکرات ها (دیوان بیگی ها ، یقه سفید ها) که تا کون بدون موفقیت به تشکیل طبقه گرایش دارند ، آری این اتکاء اجتماعی تکنیک بدون خطر پیش نخواهد رفت . در اینجا مسأله توضیح خطر ها و مشکلات مطرح است . نه تعریف و تحدید که گرایش دارد خطر را پوشاند و چیزی را که بجز يك امکان پر در دسر نیست ، بعنوان پایان یافته و مسلم عرضه کند . پس تحدید و تعریف از سایر تسمیه ها زیر ضربه انتقاد بنیادی، یعنی اندیشه دیالکتیکی قرار می گیرد .

ممکن این دوره (جهش، انتقال) تواند هیچ گونه نام گذاری دقیقی دریافت کند . به کجا میرویم ؟ کی میداند ؟ کی میتواند آنرا بداند ؟ می رویم بدون آنکه بدانیم کجا میرویم ، بدون غایت معلوم ، با وجود عقلانیت که ملازم این تکوین است . آیا این «فراری به سوی جلو» نیست ، که جامعه مدرن را بسوی آینده بد فرجام می کشاند ، به سوی ممکن و غیر ممکن ؟ ، از خلال وحشت و اعام خطر هسته ای ؟ ، خطرات امحاء ، جنون عقلانی سیبرتیک ؟

سخن آخر اینکه چگونه میتوانیم ممکن و ناممکن را کشف کنیم . چگونه ؟ بر اساس نظر مارکس ، با پیروی از خط های هادی : مفهوم گذار (گذار فلسفه ، گذار اقتصاد سیاسی ، بعنوان توزیع نایابی یا قحطی ، حکومت و سیاست) . آنوقت است که پرسش های دقیقتر (اگر هم محدود تر نباشد) سر بلند میکنند . آیا امکان دارد که کشور های سوسیالیستی که خود را ملهم از مارکس و مارکسیسم معرفی میکنند ، پراکس خود را به فرایافتهای تدوینی مارکس ، بینش فرایافتهای انقلابی و آزادی نزدیک کنند . آیا میتوانند به شکاف و فاصله ی میان ایده‌ولوژی و تجربه عملی پایان دهند ؟ آیا حکومت میتواند در سوسیالیزم فعلی در حال نزع در آید ؟ آیا مدیریت و اداره اجتماعی جامعه میتواند برنامه ریزی دستوری را جایگزین گرداند . ؟ آیا رهن گذشته میتواند آزاد گردد ؟ و در باره کشور های سرمایه داری ، آیا «اشتراکی کردن جامعه» میتواند ادامه یابد و تحت پوشش سرمایه داری بدان حد رسیدگی برسد که آن جامعه برقرار گردد ؟ یا بطور کلی تر ، توسعه اجتماعی خواهد توانست ، با یک جهش کیفی ، به نموی کمی ، که از آن در بسیاری از کشور ها (اگر نه در همه کشور ها) به صورت شکست آوری دنبال افتاده است ، وصل گردد .

باید اذعان داشت که هم مارکس و هم همراهانش آنطوری که واقع شده است وضع فرامین جامعه را در مسیر تاریخ عملی و حکمت فلسفی آن نمی دانسته اند یا با ایجاد این تسمیه ها لا اقل در راه اشتباه گام برداشته اند ، زیرا تسمیه های پیشنهاد شده ، همه در سراسر مولود ایده‌ولوژیها ، اساطیر و خیالبافیها ، با حصه های نامساوی هستند . انتقاد مارکسیستی آنها را محو میکند . برخورد های جدیدی به تناقضات سابق افزوده می شود . این در حالی است که انسان می کوشد بر فضای خارجی تسلطش تثبیت و مسلم گردد ، در حالیکه تملك خصلت انسان ، بوسیله خودش ، راكد مانده و حتی روبه بازگشت به عقب است . [11]

114-2-8. جامعه شناسی ماکس وبر: (1864-1920)

(Karl Emil Maximilian "Max" Weber): کارل ماکسیمیلیان امیل وبر یک حقوقدان، سیاستمدار، تاریخدان،

جامعه‌شناس و استاد اقتصاد سیاسی بود که به گونه‌های ژرف نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد .

11 لوفور هانری ، جامعه شناسی مارکس، برگردان دکتر روح الله عباسی، نشر انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ، صص 116 تا 119.

کار عمده و بر دربارۀ خردگرایی و عقلانی شدن و به اصطلاح افسوزندایی از علوم اجتماعی و اندیشه‌های علمی است که او آن را به ظهور سرمایه‌داری و مدرنیته مربوط ساخت. و بر معاصر جرج زیمل، چهره برجسته در بنیاد نهادن روش‌شناسی ضد اثبات‌گرایی، معاصر بود. کسی که جامعه‌شناسی را نه به عنوان رشته‌ای غیر تجربی بلکه دانشی معرفی می‌کرد که باید کنش اجتماعی را از طریق معانی ذهنی دارای ثبات مطالعه کند.

مارکس و بر نیز به قشر بندی جامعه توجه نشان میداد اما او با دیدگاه مارکس در باره جامعه و نبرد طبقاتی مخالف بود. او، برخلاف مارکس فعال سیاسی علاج‌ناپذیر نبود و ادعای حل همه مسائل جامعه و چگونگی کشف کارکرد جامعه را هم نداشت. نخستین اثرش اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (1906)، به روشنی اختلاف نظر و بر را با مارکس در مورد منشاء و پیدایش و گسترش سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

و بر میگفت: بدنبال پیدایش نگرش مذهبی خاصی، یعنی پروتستانی‌گری، برخی جامعه‌ها از جامعه‌های دیگر ممتاز شدند و همان نگرش مذهبی خاص بود که به پیدایش سرمایه‌داری در این جامعه‌ها انجامید.

و بر می‌گفت: اخلاق پروتستانی با سرمایه‌داری بستگی دارد. در عوض مارکس میگفت: عقاید مذهبی خود محصول وضعیت خاص اقتصادی است. و بر عقیده داشت: بر عکس دین میتواند پیشرو باشد و موجب تغییر اجتماعی شود. پروتستانی‌گری چنین مذهبی بود.

فهم اجتماعی:

و بر تعریف مجددی از رویکرد های نظری به جامعه‌شناسی بدست داد و تحقیقات مشخصی در مورد طبقه و قشر بندی اجتماعی، قانون، دین، سرمایه‌داری، قدرت، آن گونه که در جامعه اعمال میشود، شهر، موسیقی، و مطالعات میان-فرهنگی انجام داد. و بر خلاف مارکس، که احتمالاً هرگز واژه جامعه‌شناسی را بکار نبرد، بطور روش مند فلسفه علوم اجتماعی را مطرح ساخت و کوشید تعریفی کامل از جامعه‌شناسی بدست دهد. او علاقه مند بود شیوه‌های رفتاری مردم و اینکه چگونه رفتارشان بر جامعه

گسترده تر، و نیز، ساختار اجتماعی را که تأثیر میگذارد را بفهمد. او به این معتقد بود که عمل اجتماعی در قلب رویکرد جامعه شناسانه قرار گرفته و تنها پس از فهم مقاصد، عقاید، ارزشها و باورهای که انگیزه مردمی دارند، در آن صورت میتواند همه چیز را بداند.

ویر، مثال بچه ای فقیر و بد تربیت را می آورد که شیشه پنجره منزلش را با سنگ می شکند ویر، از او می پرسد: «چرا این کار را کردی؟» بچه میگوید حوصله ام سر رفته بود. ویر، میگوید: این دلیل قانع کننده برای کاری که کرده ای نیست. بچه می گوید: خب شیشه بر محل پول بنمیده که ول بگردم و شیشه ها را بشکنم. ویر، می گوید: ها فهمیدم! توشیشه شکستی و من با روش جامعه شناسانه علت کارها را فهمیدم. این هم کار منه. دل مشغولی ویر، با فهمیدن (مفهوم *verstehen*) ممکن است ساده و قابل فهم بنظر برسد، اما این مفهوم منجر به پیدایش آن رویکرد جامعه شناختی ای شد که ما امروزه آن «رویکرد عمل اجتماعی» میگوییم - مفهومی پیچیده در باره چگونگی تعامل افراد و فرهنگ ها.

برو کراسی یا دیوانسالاری:

یکی دیگر از قلمروهای بسیار مهم و معمول در جامعه شناسی ایکه ویر، سرآمدش بود برو کراسی یا دیوان سالاری میباشد. مطالعه این شیوه راه و روشی است که جامعه های مدرن از طریق آن دیوان سالارانه اداره یا کنترل می شوند - همان نشانه گان «برادر بزرگ». این مفهوم با دیگر مفاهیمی که ویر، سخت بدان مشغول بود، ما را به دلایل عقلانی شدن این شیوه با جوامع پیشرفته یعنی، عقلانی شدن، یا عقلانی کردن اداره جامعه نیز پیوند و ربط نزدیک میدهد.

در این مثال اهمیت یا عقلانی شدن این رابطه را به بررسی می گیریم: «یک بلیت بگیرد و در صف باستید، تقاضا نامه را پر کنید و در آن سه آدم معتبر را متحیث ضمان خودتان معرفی کنید. وقتی کار تقاضا نامه تان را بررسی میکنیم که ببینیم که آیا می شود به پرسش

تان پاسخ گفت یا نه؟ در صورتیکه جواب نه باشد تقاضا نامه انصراف را پر کنید و در صف باستید و تقاضا نامه مخصوص کسانی را میخواهند برای انصراف تقاضا بدهند پر کنید. «و همین پروسس مثال برجسته ای از بیروکراسی در جامعه مدرن است که هر روز میلیونها برگه و فورمه خانه پری می شود و میلیونها ساعت کار از عمر انسانها را می گیرد و بعداً که این برگه ها از فلتر مراحل قانونی گذشت در ارشیف بایگانی می شود و تا وقتی که بدان نیاز احساس نشود هرگز کشوده هم نمیگردند. ولی این خود بذات خود جامعه و اجزا و ارکان کاری آن را در یک خط مسؤلیت کاری و مراقب و منسجم میسازد که بنام حاکمیت "دیوان و اوراق" نیز گفته می شود.

عقلانی شدن:

جوامع سرمایه داری بطور فزاینده ای به «قفس فولادی» تبدیل می شوند عقلانی شدن فرایندی است که هر جزء کوچک اجتماعی هم موضوع تحلیل، سازماندهی، تخصصی شدن، و دیوان سالاری میشود.

درست همانطور که مارکس نشان داده بود که سازماندهی مجدد و عقلانی شده تولید منجر به از خود بیگانگی می شود، ویر، هم توجه اش را معطوف کرده بود به راه های که دولت بطور مرتب و دائم و هرچه بیشتر دخالتش را در زندگی شهروندان اعمال میکرد.

شبه کمونیزم و دیوان سالاری:

"ویر" به رغم حملاتی که به مارکس میکرد، خود از بعضی جهات شبه به او بود، خاصه وقتی که از عقلانی کردن موجبیت نظریه ویر بود. و این به ادعا های او جور نمی آمد. ویر اغلت به این نظر است که فرهنگ در شکل گرفتن جامعه تعیین کننده تر از اقتصاد است. اما گاهی هم بنظر می رسد که [در نظر ویر] اقتصاد نیز بعنوان یک عامل مهم در شکل دادن به جامعه جزئی از فرهنگ است. بحث ها و استدلال های ویر نیز مطمئناً همچون بحث های مارکس، محصول زمانه ای است که در آن زندگی میکرده است.

نگرش ویر قطعاً رنگ و بوی و ترس از انقلاب کمونستی داشت. و همچنین البته پیدایش دولت "بیروکراتیک" که باور به اصالت فرد، زیر سیطرهٔ چنین دولتی یا مال خواهد شد.

ویر همچنین خیلی متوجه و نگران گروه‌های سیاسی بود، و نیز پیچیدگی‌های منزلت‌های اجتماعی و نیز «شکوه‌مندی» رهبران-پیشگویی مرموزانه‌ای که گویی از ظهور رهبران آینده مثلاً هیتلر و چرچیل خبر داشت. (همین اکنون نیز در خاور میانه همین بازی جریان دارد یک نفر گمنام را بنام «ابوبکر بغدادی» رهبر داعش یا به اصطلاح امارت اسلامی را غریبان سرزبانها آوردند و بعدش او را به شهرت رساندند که مولفه آن قدرت تحریک‌گر جنگی او در سرزمین‌های اسلامی میگردد)

ویر در مورد جامعه‌شناسی نگرش خود را اینطور خلاصه کرد:

1. جامعه‌شناسی نمیتواند قوانین علمی وضع کند. ضد «پوزیتیویسم»
2. نمی‌تواند در مورد اتفاقات آنی اجتماعی پیش‌گویی یا آنها را ارزیابی کند.
3. تنها میتواند مفاهیم جمعی مثل «طبقه» را بکار برد، آنهم تا جایی که به معنی و در محدودهٔ عمل فردی از آن سخن گفته شود.
4. نمیتواند تحولات آینده جامعه بشری را اثبات کند (ضد اندام‌وارگی).
5. میتواند برای مقایسه کردن مدل یا «نمونه فرضی» بسازد.
6. هدف و مقصودش عینیت‌گرایی از طریق پژوهش تجربی روش‌مند است. («ارزش‌گذاری» نمیکند)
7. نمیتواند روش‌های علوم طبیعی را بکار بندد چون جامعه «آگاهی»-بنیاد است نه «ساختار»-بنیاد.

مارکس و ویر اختلافات اساسی باهم دارند. مارکس معتقد بود که «قوانین آهنین» بر تحولات تاریخی و اجتماعی حاکم است و بنا بر این، به «علم جامعه» که آنرا مادی‌گرایی تاریخی میخواند باور داشت. این در حالیست که ویر توجه‌اش را به فهم تفسیری عمل اجتماعی

معطوف کرده، و از رهگذر این فهم به توضیح علت ها و پیامد های عمل اجتماعی می پردازد. پس میشود گفت که جامعه شناسی فقط راجع است به عمل اجتماعی، و شیوه ها و سایلی که مردم در انواع مختلف جوامع، بواسطه آنها با هم ارتباط متقابل برقرار میکنند. فهمیدن چگونگی شیوه های مختلفی که مردم در اجتماع با هم مرتبط می شوند ناگزیر به تلاش برای طبقه بندی انواع مختلف جامعه منجر می شود ضروری است.

114-2-8. تونیس و طبقه بندی اجتماعی: (1855-1936)

فردیناند تونیس (Ferdinand Tönnies) متولد 1855 و در گذشته به سال 1936، جامعه شناس و فیلسوف آلمانی است. او نویسنده اثر جماعت و جامعه (گماینشافت و گزلفاشت) است که هنگام نخستین انتشارش در سال 1887 با موفقیت چندانی روبرو نشد، بلکه تا سال 1912 زمان لازم بود تا موفقیتی به دست آورد. تونیس همچنین بین سال های 1909 تا 1933 رییس جامعه جامعه شناسی آلمان نیز بود، نهادی که گورگ زیمل و ماکس وبر نیز عضو آن بودند.¹²

تونیس یکی از جامعه شناسان بنام المان است که توجه اش به شکل ها و الگوهای همبستگی های اجتماعی و سازمانها، وی را به طبقه بندی خاصی از جوامع رساند. جوامع یا جماعات (concourse) اند، یا انجمن (association). جامعه جماعتی جامعه ای است که در آن روابط اجتماعی نزدیک و شخصی است و اعضای آن جامعه ارزش ها ایش را تعیین میکنند. خانواده اساس شبکه اجتماعی است و پیروزی اجتماعی قاعده و هنجار است. این گونه جماعات ها مختص جوامع (پیشا) مقدم - صنعتی هستند. و گاهی به فرقه های مذهبی کوچک مانند "آمیش" های امریکا [جماعت مذهبی بسته ای که پیرو اسقف سویسی بنام (Amman) اند، که وابسته به فرقه (Mennonite) اند و مشخصه شان ساده زیستی و دوری از فعالیت اجتماعی است]؛

برعکس جوامع انجمنی جوامعی اند که پیوند های نزدیک خانوادگی در آنها نقشی ندارد و اساس ارتباط اجتماعی غیر شخصی و غیر خویشاوندی است. همبستگی های اجتماعی بر اثر تقسیم مشخص و روش کار پدید می آید و محل کار بسیار با اهمیت تر از خانواده گسترده است.

مضمون اصلی نظریه تونیس از بین رفتن جماعات و پدید آمدن غیر شخصی گری است. این مفاهیم در مطالعه شهر بسیار با اهمیت اند.

تغییرات در جامعه شناسی:

باید جامعه "پسا صنعتی" را هم به طبقه بندی تونیس بیفزاییم، اما ما کاملاً نمیدانیم که ارتباطها و مناسبت های اجتماعی در این جوامع نو ظهور چگونه اند. تحلیل و بررسی انواع ارتباطها و مناسبت های اجتماعی در جوامع خاصی که از راه های طبقه بندی نظامهای اجتماعی و تعیین نوع نظام اجتماعی آن جامعه خاص است. در سراسر تاریخ جامعه شناسی، نظریه پردازان کوشیده اند جوامع مختلف را به نظامهای کاملاً مجزا و مشخص طبقه بندی کنند. این کار را کنت با اندیشه رفتن به سمت جامعه ای عقلانی کامل شروع کرد. مارکس آنرا با تعریف جامعه از طریق "شیوه تولید" یا شکل سازمان اقتصادی اش پی گرفت. دورکهایم با تمایز میان "همبستگی های اندام وار" (اورگانیک) و "میکانیکی" همین کار را کرد. و ویبرگفت: میتوان انواع مختلف اقتدار را به این شرح بر شمرد: گسستی "فرد مند" (کارزماتیک) و "دیوان سالارانه" بروکراتیک.

14-2-9. تغییرات در جامعه آمریکا بر مبنای جامعه شناسی اروپایی

وقتی در قرن بیستم جامعه شناسی از اروپا به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد مسائل و روش های تازه ای را پیش نهاد. جامعه شناسان اروپایی قرن نهمی گرفتار جوامع ای بودند که گروه های اجتماعی قدرتمند و بزرگ با طبقاتی با علایق و منافع و فرهنگ های ریشه دار بر آنها مسلط بودند. جامعه آمریکایی در اساس جامعه بی ثبات و از لحاظ اجتماعی باز بود. از این روست که تحولات و نظریات اجتماعی قرن بیستمی همواره، درست یا نادرست، الگوی آمریکایی را بعنوان منبع الهام در مد نظر داشتند. پیدایش و گسترش جامعه اروپایی

هزاران سال طول کشیده بود. اما جامعه امریکایی یکشنبه پدید آمده بود و البته عمدتاً بدون آنکه آگاه باشد راه به کجا می برد گرد باد تحولاتی که در امریکا آغاز شده بود و استوره "مرزهای نو" را جانشین جامعه سنتی میکرد حتی در خیال نظریه پردازان قرن نوزدهمی هم نمی گنجید. تونیس معتقد است: «مرا میتوان جامعه شناسی قلمداد کرد که از يك سو پیدایش جوامع قرن نوزدهمی را دیده است و از دیگر سو پیدایش جوامع دم بدم و پیچیده شونده و متناقض قرن بیستم را.

تغییرات دوران پس از جنگ بسیاری از موضوع های مورد توجه و برر را نیز منسوخ کرد، اما طنین مباحث اصلی او در باره ی فرد و جامعه، عقلانی شدن و از خود بیگانگی، تعین و عمل مذهب و ایدئولوژی، هنوز در جامعه شناسی باز تاب دارد. اما این نکته را همه پذیرفته اند که حرکت ها و تغییرات جامعه شناسی در زمینه های اجتماعی صورت می پذیرد. به سخن دیگر، جامعه شناسی باید همواره باز یابی و باز سازی شود.

بحث دوم

جمعیت شناسی

114-2-1. جمعیت شناسی

تعریف جمعیت شناسی

واژه «دیموگرافی یا جمعیت شناسی» در ترجمه تحت الفظی آن از یونانی به معنای «توصیف مردم» است. بر طبق لغت نامه چند زبانی جمعیت شناسی سازمان ملل متحد، جمعیت شناسی، مطالعه علم جمعیت های انسانی است که در مرحله نخست به بررسی بعد، ساخت، رشد و تحول آنها می پردازد، موضوع اساسی جمعیت شناسی در حالت عمده مطالعه کمی عوامل از قبیل باروری، مرگ و میر و مهاجرت است که پیوسته بر جمعیت اثر می گذارند و اندازه و رشد آن را تعیین می کنند. این عوامل در اصطلاح بنام

«اجزای رشد»، خوانده میشوند. این عوامل به همراه عوامل دیگری از قبیل ازدواج و طلاق، ساخت یا ترکیب جمعیت را تعیین میکنند.

بطور کلی میتوان گفت که جمعیت‌شناسی علمی است که بطالعه ساختمان و تحول و حرکات جمعیت‌ها در زمان و مکان می‌پردازد. [13]

جامعه چیست؟

کمونیزم، سرمایه‌داری، بازار آزاد و اقتصاد مختلط شکل‌های مختلف جامعه‌اند که ما اغلب از آنها سخن می‌گوییم. اما پرسش اصلی این است که:

جامعه چیست؟ یا در واقع جامعه کجاست؟

سخن معروف است که مارگریت تاچر نخست‌وزیر اسبق بریتانیا، اصولاً به وجود داشتن جامعه باور نداشت. در ظاهر حق با اوست. به دور و برمان که نگاه کنیم در وهله اول مردمانی را می‌بینیم که بکار خود مشغول هستند. اما اگر عمیق‌تر نگاه کنیم گروه‌های از مردم را می‌بینیم که به شکل‌های کاملاً سازمان‌یافته کار میکنند. خانم تاچر شیوه سازمان‌یافتگی جامعه را بسیار مهم میدانند و او فرد گرایی را چیزی در حدیک توهم می‌داند. او معتقد است که افراد وجود دارند، اما ساخته دست اجتماع‌اند. و این پایه‌ترین معمای جامعه‌شناسی است. «فهم متعارف» می‌کوشد این شکاف را پر کند، اما هیچگاه خیلی موفق نبوده است.

خانواده همیشه بمنزله «سنگ بنای» جامعه قلمداد شده است. خانواده چیزی طبیعی است و فهم متعارف آنرا می‌پذیرد. اما فهم متعارف چیست؟

از هنگامیکه با طرح پرسش در مورد شیوه کنش متقابل آدمیان و طرز رفتارشان پردازیم خود را به محصه نظری انداخته ایم. اگر ما بیرون از محدوده «فهم متعارف» بایستیم و به آنچه مردم واقعاً انجام می‌دهند توجه کنیم فرهنگ بشری بسیار پیچیده بنظر خواهد رسید. و این دقیقاً آن چیز است که جامعه‌شناسی از ما می‌خواهد انجامش دهیم.

پس نقص فهم متعارف چیست؟ فقدان نظریه‌ای که توضیح دهد مردم چگونه با هم کار و زندگی میکنند. مثلاً توضیح این که چرا مردم همدگر خود را نمی‌کشند؟ چرا بعضی از مردم کاملاً با فرهنگ مسلط سازگار می‌شوند و بعضی دیگر مطلقاً آنرا نمی‌پذیرند؟ روشن است که جوامع کاملاً مختلف با فرهنگ‌های مختلف وجود دارد. بنا بر این ما نیازمند نظریه‌ای هستیم که بتواند هم اختلافات این جوامع را توضیح دهد و هم واکنش مردم را به این اختلافات و جوامع مختلف. خلاصه کلام جامعه‌شناسی یعنی همین.

تعریف بیکاری در جامعه کمونستی:

قبل از این که به این موضوع پرداخته شود ضرورتاً در مورد کمونیزم و فروپاشی شوروی چیزی می‌گوییم: کمونیزم خوب بود یا بد؟ پرسش مهمی است که برای پاسخ گفتن به آن باید کمی تخیل ورزید، کمی تاریخ دانست و کمی هم با نظریه‌های جامعه‌شناسانه آشنا بود. این پرسش از رو پرس جامعه‌شناسانه مهمی است که کمونیزم تلاشی بود برای تجدید بنای کامل جامعه - یعنی موضوعی که جامعه‌شناسی به آن توجه خاص دارد.

ماهیت جامعه‌شناسی: پیش از آنکه جامعه‌شناسی، که وسیله‌ایست برای تفکر در باره جامعه ابداع شود، همگان جامعه را، کم یا بیش، همانطور که بود می‌پذیرفتند. بحث در این مورد که چقدر میتوان جامعه را تغییر داد از مباحث پایه در برنامه جامعه‌شناختی است.

در جامعه کمونستی کمتر پذیرفته است که بیکاری امری فردی دانسته شود اما در جامعه سرمایه‌داری فهم متعارف فرد را کاملاً مسئول و سبب بیکاری می‌شناسد. ولی این سوال نزد اشخاص بیکار ایجاد می‌شود که چرا بیکار هستند؟ کسانی که بیکار می‌شوند اغلب

گمان میکنند که مقصود از عهده کارشان بر نیامده اند. اینان مشکل را فردی میدانند. این نظری برآمده از فهم متعارف است، حالانکه علت های متعدد و پیچیده ای در بیکار شدن افراد دخیل اند. و این علت ها بیشتر مربوط به تغییرات اجتماعی در سطوح گسترده هستند تا اینکه مشکلات فردی باشند. علم جامعه شناسی می کوشد تا علل و اسباب فردی و اجتماعی که سبب بیکاری می شوند را توضیح دهد.

علت های بیکاری یا نیروی کار مازاد در جامعه

علت های بیکاری میتواند

1. تغییرات تکنولوژیک (دستگاه های جدید)
2. تغییر روش های کار کردن (کارآمدی)
3. انجام شدن کار در کشور های دیگر یا توسط افرادی از خارج کشور (جهانی شدن) کار
4. تغییرات سیاسی (سیاست های دولتی) که گروه های بسراقتدار در دولت افراد نزدیک بخود را در کارها نصب میکنند
5. تغییرات فرهنگی (تقاضا برای محصولات دیگر)
6. فقدان مهارت های لازم (ممکن نبودن تحصیل و آموزش ضمن کار)

اما هیچکدام از علت های بالاربطی بخود کارگر ندارد . پس دیدگاهی که فرد را مقصر می شناسد در توضیح علت های اصلی بیکاری قانع کننده نیست . بسیاری از جوامع از این تغییرات آگاهند و برای کم کردن آثار زیان بار آن ها سیاست های اجتماعی مناسب در پیش می گیرند . [14]

114-2-2. عوامل دگر گونی جامعه

تغییرات صنعتی: ما همه میدانیم جوامعی که ما در آنها زندگی میکنیم به سرعت دگرگون میشوند و جهانی که پدر-مادر های مان در آن زیسته اند احتمالاً هرگز باز نخواهد گشت . آنچه سبب این دگرگونی ها میشود و چگونگی واکنش ما به این دگرگونی ها موضوع اصلی جامعه شناسی است . رشته جامعه شناسی از دل آگاه به این نکته که جوامع تغییر میکنند سر بر آورد در درون مدرن و با انقلابهای فرانسه و امریکا آغاز شد . در سده های هجده و نوزده امریکا و اروپا از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی گذار نمود . در این گذار تغییر اساسی در تمام کره زمین هویدا گردید و پس لرزه های آن تا هند و اندونیزی و کشور های افریقایی را متأثر ساخت . تغییر اساسی ای که بشر هنوز هم با پیامد های آن زندگی میکند .

چه چیز های موجب این تغییرات می شوند و چرا مردم اینکار را میکنند؟

مشکل ایده ها و خواستها

جامعه شناسی شهرت بدی یافته و آن این که خیلی ها ، مخصوصاً سیاست مداران ، میگویند که جامعه شناسی فقط نکات بدیهی را به شکلی پیچیده با بکار بردن نظریه های متناوب بیان میکند . مشکل فهم متعارف و ناتوانی در ربط دادن مشکلات فردی به ساختار های گسترده تر اجتماعی آن چیز است که ما آن را مشکل «ایدیولوژی» میخوانیم .

¹⁴آزبورن ریچارد ، جامعه شناسی قدم اول ، مترجم رامین کریمیان ، نشر کتابخانه ملی ایران ، تهران: 1378، صص 1 تا 13.

واژه ایده‌تولوژی معانی زیادی دارد اما همه آن معانی در توضیح این نکته بکار می‌روند که مردم باور های خاصی در باره جهان دارند که الزاماً درست نیستند . مفاهیم متعارف در باره جهان اغلب ایده‌تولوژیک اند به این معنی که عمدتاً مبتنی بر یک باورند تا اینکه توضیح عملی باشند . در سابق کارگران بر این باور بودند که طبقات بالاتر حق بهره‌کشی از آنها را دارند و یقین داشتند که این راه ورسم جهان است . جامعه‌شناسی هوشیاری انتقادی نسبت به زندگی اجتماعی است .

چگونه اختلافات در رفتار اجتماعی بوجود می‌آید؟

جامعه‌شناسی تاریخی طی ده های گذشته سده بیستم ، مطرح شده و مورد توجه شماری از دانشمندان جامعه‌شناس بوده است . از قبیل روستو در دهه شصت .

جامعه‌شناسان تاریخی در مطالعات و کار های خود از روش هایی بهره‌گرفته‌اند که ممکن است در روش تاریخی مرادف با روش کار بست در جامعه‌شناسی تاریخی کاربرد داشته باشد .

پیش‌رو روش در جامعه‌شناسی تاریخی در زمینه های مختلف این دگرگونی فکری را بوجود آورد :

چگونه به مطالعه جامعه‌شناسی بپردازیم ؟

اغلب گفته می‌شود که جامعه‌شناسی مطالعه علمی جامعه و رفتار انسان است ، اما منظور این گفته دقیقاً روشن نیست .

نخستین پرسش این است ، چگونه جامعه را مطالعه (برسی) میکنیم

قانون و جامعه

برای مثال بیاید قاضی ها را در نظر آوریم . آنها در زمینه های مختلف و بدت طولانی تجربیات مختلفی داشته‌اند . وقتی قاضی ها کسی را زندانی میکنند اغلب به او میگویند تو برای جامعه خطر ناکی . . . جامعه باید از امثال تو مسنون بماند ؛ این در حالست که خانم تاجر که گفته بود جامعه‌ای وجود ندارد ، روشن است که هیچ کس را نباید به این بهانه که خطری برای جامعه است به زندان انداخت . ولی دیده میشود که در این مقوله هم قاضی و هم خانم تاجر در اشتباه اند . زیرا این قانون است که حرکت های عادلانه را

میخواهد در جامعه روال سبب‌ی بدهد، زیرا قانون جزء مهمی از جامعه است که تعیین میکند کارها چگونه باید انجام شود. بنا بر این جامعه‌شناسی میگوید، «کارها چگونه صورت می‌پذیرد، چرا قاضی‌ها چنان تصمیم‌هایی میگیرند؟ زندانها به چه کاری آیند و چرا مردم دست به کارهای خلاف می‌زنند؟ آیا برای آن است که بد یا گرسنه‌اند یا برای آنکه کارهای خلاف را در تلویزیون و کتابها روزنامه‌ها می‌بینند و میخوانند؟»^[15]

114-2-3. قضاوت جامعه‌شناسی در باره قاضی‌ها

دستگاه قضایی شکل‌نهادی شده رفتاری است که ریشه‌های عمیق تاریخی دارد. جوامع در اساس از گروهی از شکل‌های نهادی شده رفتاری ساخته شده‌اند که در طی زمان باز تولید شده‌اند و تغییر پیدا کرده‌اند.

قضات طوری عمل میکنند که گویی قوانینی که جاری میکنند تنها قانون پذیرفته‌است و هیچگاه تغییر نخواهد کرد. در حالیکه هم جامعه و هم قوانین آن تغییر میکنند. به همین سبب است که مطالعه اجتماعی تا به این حد پیچیده است.

آیا جامعه‌شناسان تنها به مشاهده تغییرات می‌نشینند و توضیح‌شان می‌دهند و یا اینکه در ایجاد این تغییرات مشارکت دارند و می‌کوشند بر آن تأثیر بگذارند؟

114-2-4. خاصیت‌گاه‌های جامعه‌شناسی

آنچه جامعه‌شناسان می‌گویند همواره موضوع بحث فیلسوفان، شاعران، داستان‌نویسان و حتی رهبران مذهبی بوده است. افلاطون در 2500 سال پیش از این توصیه‌هایی میکند برای اینکه جامعه چگونه سازمان داده شود. ولی ما اورا جامعه‌شناس نمی‌دانیم

¹⁵ از بورن ریچارد، جامعه‌شناسی، پیشین، صص 15 تا 17.

زیرا نخستین نشانه های جامعه شناسی را باید در علم و فلسفه عصر «روشنگری کبیر» در سده هجدهم میلادی دانست. تغییراتی که در این دوره در جامعه مستولی شد که در تقابل علوم عقلی با باورها و توجیحات مذهبی ریشه دارند.

مدرنیته

اصطلاحی که در این روزها بارها از طریق رسانه ها و مجلات و جراید در سرزبانها می باشد. به زبان ساده میتوان گفت که جامعه شناسی تصویری است از جوامع «مدرن». یعنی تنها هنگامی که جامعه، بجامعه ای مشخصاً «مدرن» یا «صنعتی» گذار کرد، جامعه شناسی توانست نشان دهد که این گذار چگونه رخ داده است.

در جامعه اروپای قرن هجدهم مدرنیته و صنعتی شدن بر جای نظم مستقر و کهن کشاورزی و مذهب نشستند و به همه تغییرات فنی و فرهنگی که در طول قرن ها پدید آمده بود سرعت بخشیدند. با بمیان آمدن ماشین های محرکه بخار میتوان گفت که مدرن سازی (و این «پسامدرنیته» مغلق ناقلا) چیزی نیست جز فرآیند تغییر که دائم ستایش بیشتری شود.

به بیان دیگر، جامعه شناسی را غار نشینان اختراع نکردند زیرا ابزار فکری لازم برای این کار در دست شان نبود. بلکه در دوره انقلابات فکری عصری که از آن بنام «روشنگری» یاد میشود پدید آمده که متضمن تغییر و پیشرفت و اندیشه انتقادی البته در جامعه اروپا دست بدست هم دادند تا مردم متوجه شوند که جامعه هم مثل هر چیز دیگر، «ساخته بشر» بوده و همواره تغییر یافتنی است. انتقاد از نظم کهن نگرشی جدید به جامعه پدید آورد و انقلاب فرانسه (که بعد از این در باره آن دوره و آرای آن توضیحاتی مبسوطی خواهیم داشت) مهر تأییدی شد بر آن رویکرد های انتقادی تازه.

114-2-5. بنیان جامعه شناسی را چه کسانی گذاشتند

روشهای جامعه شناسی کدام است؟ چه کسانی بنیان گذار آن اند؟ چه چیزی باعث پیدایش جامعه شناسی شد؟ انقلاب انگلستان، فرانسه و آمریکا سوالاتی را پیش کشیدند که با پیدایش جامعه شناسی انجامید.

اینها با روش های جدید علمی و عرضه نظریه های مبتنی بر داده های تجربی ترکیب شد و شرایطی را پدید آورد که جامعه شناسی در آن نمود کرد. سرنگونی حکومت های مطلقه و تردید در مذاهب مسیحیت (در سده های میانه مسیحی) در باره اینکه چه کسانی حق حکومت کردن دارند و جامعه چگونه باید سازمان داده شود سؤالاتی را مطرح ساخت.

تعجبی ندارد که فرانسویان بنیان گذاران جامعه شناسی باشند، چون انقلاب اجتماعی سال 1789 یکی از تکان دهنده ترین و بنیادی ترین تحولات اجتماعی بود. نخستین رده جامعه شناسی را، گذشته از آثار دیگر، در کتاب روح القوانین (1748) اثر بارون مونتیسکیومی توان یافت. او در این کتاب به ماهیت و اصولی «که شالوده انواع مختلف قانون را تشکیل میدهد، و بنا بر این، به انواع مختلف جامعه، توجه کرده است. "دیوید هیوم" (David Hume) فیلسوف تجربه گرا (1711-1766) در مورد جامعه شناسی گفته های دارد: «اصل مسأله این است که آیا جامعه شناسی علم است و منظور از علم بودن آن چیست؟ یا اینکه فقط تفسیر و تحلیلی است که ما را از آینده با خبر میسازد. بر اساس نظریه "هیوم" دور نیست که به جامعه بمثابه یک کل اندیشه شود. در جامعه شناسی بیشتر تفکرات در باره شکل های اجتماعی به زمینه های خاص، اقتصادی یا مذهبی، محدود و منحصر بود. آغاز تفکر «دانشنامه ای» برای خودش انقلابی بود. او جامعه شناسی را شبه علمی میدانده که با بکار گرفتن بسیاری کلمات مطمئن و کمی آمار، تغییرات بارز اجتماعی، را توضیح میدهد. هو میگوید: جامعه شناسی نظریه کلانی است که میخواهد بواسطه تحلیل، مقایسه و ارزیابی نظری نهاد های اجتماعی همه چیز را در باره توسعه انسانی تبیین کند. و از نگاه بانوان: جامعه شناسی تخصصی است زیر سلطه مردان و در صدد است با تکیه به مقولات مردانه نظیر: کار، ثروت، جنگ و صنعت، رشد و توسعه اجتماعی را تبیین کند. جامعه شناسی بر زنان و کار های شان و نقش اجتماعی آنها چشم هایش را کاملاً بسته است.

زنان میپرسند: حالا ما از کجا شروع کنیم؟

اُگوست کت (Auguste Comte) (1798-1857)، فیلسوف فرانسوی، وضع کننده اصطلاح «جامعه شناسی» است. او در سالهای منتهی به انقلاب فرانسه بالید و قطعاً تحت تأثیر تدرروی ها و آشوب های زمانه بود و در برابر شان واکنش نشان داد.

در باره او:

«اُگوست کت واضع نام جامعه شناسی (Sociology) و به عنوان بنیانگذار جامعه شناسی نوین شناخته می شود. تابلوی علوم، سیر تکامل ذهنی بشر و توجه به جنبه های پویا و ایستای جامعه از اندیشه های برجسته اوست. کت با اعتقادِ راسخ به فلسفه اثبات گرایی (پوزیتیویسم) (positivism) - معتقد بود باید برای علوم انسانی نیز حیثیتی مشابه علوم تجربی قابل شد، به این معنی که علوم انسانی نیز باید از ابزار پژوهش تجربی استفاده کند. کت بر این باور بود که جوامع انسانی از سه مرحله الهی، فلسفی، و علمی عبور کرده اند (بعضاً مرحله اساطیری را نیز می افزایند). در جوامع اساطیری، کاهنان رهبران جامعه به شمار می روند، در جوامع الهی که تبلور تاریخی آن قرون وسطی است، پیامبران، و در عصر رنسانس و پس از آن فیلسوفان. اما در دوره کنونی (عصر علمی) دانشمندان و جامعه شناسان رهبران جامعه خواهند بود. البته ممکن است در هر جامعه ای بازمانده های فکری اعصار گذشته رسوب کرده باشد.» [16]

او اذعان می دارد: «مکتب اثباتی» در جامعه شناسی که من بنیان گذارش بودم در واقع واکنشی عمیقاً محافظه کارانه به خط مشی های انقلابی گرایانه بود. نظریه های من همچنین آغازگر این طرز تفکر بود که برنامه ریزی عقلانی حلال همه مشکلات اجتماعی است. او نظریاتش را در باره راه های رسیدن به برنامه ریزی اجتماعی را در کتابی بنام برنامه کارهای علمی ضروری برای سازمان دهی در باره تشریح جامعه (1822) منتشر کرد.

کنت، اندام وار (ارگانیک) معتقد بود که طرز نگارش علمی به جامعه منجر به پیشرفت منظم خواهد شد. او همچنین اصرار داشت که باید جامعه را مانند دستگاهی با اجزای بهم پیوسته در نظر گرفت. این گفته ریشه در این نظرش داشت که همه جوامع رشد تکاملی دارند و از مرحله الهی و مابعد الطبیعی به مرحله اثباتی یا علمی رسیده است. کنت جامعه شناسی را کلی ترین، و البته دشوارترین همه علوم انسانی میدانند.

بحث در باره اینکه جامعه شناسی علم است یا نه هنوز هم این بحث بشدت ادامه دارد، گرچه حالا بسیاری تقریباً قین دارند که جامعه شناسی علم نیست. و اثبات گرایان این مفهوم هرگز به هیچ چیزی نرسیدند که یعنی جامعه شناسی به قانون طبیعی شبه باشد. و این را در استنتاجات شان گنجانیدند که چطور ممکن است در باره رفتار متقابل آدمیان قوانین کلی مشاهده، اثبات و استنتاج شود؟ و جامعه شناسان هنوز هم با سرسختی پافشاری دارند که جامعه شناسی علم نوپا است و ما برای اثبات علمیت آن به وقت بیشتری نیاز داریم که به آن پردازیم. ولی کسانی که این نظر را رد میکنند مدعی هستند که: «آن وقت دیگر جامعه ای در کار نخواهد بود.» جامعه شناسان خیلی ساده می پندارند و نظرشان را در معرض سوال قرار میدهند: علم همه چیز را تسخیر خواهد کرد. جامعه شناسی بعنوان علم دو قسمت خواهد داشت «ایستایی (ثبات) شناسی اجتماعی» که به نظم و ثبات می پردازد - یعنی وفاق - و «پویایی شناسی اجتماعی» که به تغییر و رشد و تحولات نهادی می پردازد - یعنی تضاد. [17]

114-2-7. نظریه دورکهایم (David Émile Durkheim) - (1859-1917)

جامعه‌شناس بزرگ قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است. به عقیده بسیاری، دورکهایم بنیان‌گذار جامعه‌شناسی به‌شمار می‌رود. هرچند آگوست کت به عنوان واضع واژه جامعه‌شناسی (Sociology) شناخته می‌شود، ولی اولین کسی که توانست کرسی استادی جامعه‌شناسی را تأسیس کند، دورکهایم بود.^[18]

دورکهایم در شهر اسپنال (Espinal) ایالت لورن (Lorraine) واقع در شرق فرانسه متولد شد. وی از تبار فقهای ریش‌دار یهودی بود. در دوران جوانی علاوه بر گذران تحصیلات عادی در مدارس غیر مذهبی، زبان عبری، عهد عتیق و تلمود را نیز فراگرفت. وی چندی پس از کسب تأییدیه سنتی کلمی در سن سیزده سالگی، تحت تأثیر یک معلم زن کاتولیک به کاتولیسیسم علاقه پیدا کرده بود، اما دیری نپایید که او از هر گونه تعلق مذهبی دست کشید و یک لادری شد.^[19]

امیل دورکهایم جامعه‌شناس مهمی بود که کوشید قوانین علمی را با شیوه‌های دقیق پایه‌گذار و موضوع علم جامعه‌شناسی را تخصصی کند و در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه پاریس - یا هر دانشگاه دیگر - بود و دل مشغولی اصلی اش «همراهی» و دیدن جامعه مبتنا به یک نظام بود. او معتقد بود که نظام‌های اجتماعی موجودیت‌های اخلاقی اند. او آگاهی جمعی را نیروی اخلاقی میدانست که فردا را به جامعه امروز پیوند میدهد.

او جامعه را مبتنا به یک اندام واره - یک نظام - یک ساختار - و بالاخره جامعه را به مثابه موجودیت اخلاقی میدانست. دورکهایم در اثر معروفش خودکشی (1898) به عوامل اجتماعی ای که در پس پشت عمل فردی پنهان‌اند توجه میکند. دورکهایم بمقایسه‌آمار در کشور های مختلف، نشان میدهد که الگوهای خودکشی تابع نظم و ترتیبی در خور توجه‌اند. دورکهایم سخت مشتاق بود طرز کار آنچه او آنها را واقعیت‌های اجتماعی می‌خواند نشان دهد و این‌گونه تعریف‌شان میکرد: شیوه‌های کردار، تفکر و احساس، که نسبت به فرد بیرون‌اند و از نیروی فشاری برخوردارند که با آن و بعلمت آن فرد را به راه‌های دلخواه‌شان میکشانند. «یعنی اینکه ساختارهای خاص جامعه آقدر نیرومنداند که بر رفتار فرد تأثیر می‌گذارند و میتوان آن را بطور عینی مطالعه و بررسی کرد، درست مثل آنچه در علوم طبیعی رخ میدهد. اینکه آیا بالاخره چیزی بنام واقعیت اجتماعی آن‌طور که منظور نظر دورکهایم بود وجود خارجی دارد یا نه هنوز

18 لیونیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، ۱۳۸۳، انتشارات علمی، ص ۲۰۴

19 لیونیس کوزر، پیشی، ص 5.

محل تردید است . . . در بحث «ساختار» در مقابل کنش اجتماعی که در سر تا سر جامعه‌شناسی مطرح است، دورکهایم از طرف ساختاری‌جانبداری میکند. طرف دیگر معتقد است که تنها انگیزه واکنش فردی است که جامعه را میسازد. این بحث را میتوان بحق «همرأئی» در مقابل نه‌ام‌ستیزی» نامید. هم‌رأئی که جامعه را به مثابه کلتی یکپارچه و متشکل از ساختارهایی که به شیوه قابل فهم با هم جفت و جور اندمی ببیند، یا به مشابه کلتی که در اساس بر روی ستیزه‌ها بنا شده باشد.

کارل مارکس: (Karl Heinrich Marx)

کارل هاینریش مارکس: (زاده ۵ مه ۱۸۱۸ در تریر، پروس - درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. [20]

رویکرد ستیزی را در جامعه‌شناسی نخستین بار کارل مارکس در سده نوزدهم مطرح ساخت. او مطلب بسیاری در باره اقتصاد، سرمایه‌داری، فرهنگ، تکنولوژی، مبارزه طبقاتی و ایدئولوژی نوشت. او همچنین بخشی از جامعه‌شناسی را که به نظریه‌های کلان، تکامل بشریت، و امکان بازسازی جامعه به شیوه‌های کاملاً متفاوت می‌پردازد گسترش بسیار داد. او خود معتقد است که نگرش‌های علمی او - ماده‌گرایی تاریخی - روشی حقیقتاً علمی است که مرا در کنار کت و دورکهایم بعنوان نظریه‌پردازی کلان مطرح ساخت. مارکس در مورد چگونگی تأثیر تکنولوژی بر تغییر جهان صد در صد حرف راست را زده بود.

مارکس در ابتدا به چگونگی پیدایش اجتماع و تغییرات اجتماعی علاقه مند شد و بر آن بود که ثروت و قدرت بطور نا برابر در جامعه توزیع شده است. بنا بر این میشود گفت که او به چگونگی کارکرد هم‌رأئی اجتماعی علاقه نداشت، اما میخواست بداند که چگونه يك گروه در جامعه استیلایش را بر دیگر گروه‌ها حفظ میکند. او از بعضی جهات گرایش کارکردگرایانه داشت، مثلاً از این جهت که می‌گفت نقش برخی از نهاد‌های جامعه حفظ کردن یکپارچگی جامعه است و

20 ریتزر، جورج: نظریه جامعه‌شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، ترجمه عزیزالله علیزاده، تهران: انتشارات فردوس، 1393، ص 248.

مارکس خیلی سفت و سخت استدلال میکرد که فهم متعارف مردم از جهان، رنگ ایده‌تولوژی و دیدگاه گروه‌های مسلط اجتماعی را به خود می‌گیرد که جز پدید آوردن آگاهی کاذب حاصلی ندارد.

نگرش جامعه‌شناسانه مارکس را به اختصار به شرح زیر میتوان شمرد:

1. همه جوامع بر ستیز مبتنی اند.
2. اقتصاد نیروی محرکه اصلی همه تغییرات اجتماعی است.
3. جامعه باید به مثابه کلتی نگریسته شود که اقتصاد در آن عامل تعیین کننده است.
4. تغییرات و تحولات تاریخی تصادفی نیستند، بلکه میتوان قواعد آنرا در ارتباط بشر با سازمانهای اقتصادی جست و جو کرد.
5. فرد در جامعه شکل می‌گیرد، اما همچنین قادر است با کُشِ عقلانی که مبتنی بر فرضهای مادی گرایانه تاریخی و علمی باشد در جامعه تغییر ایجاد کند.
6. در جامعه سرمایه‌داری کار موجد از خود بیگانگی است.
7. بشر قادر است با داخل نشدن در مناسبات جامعه، که از رهگذر نقد میسر میشود، موقعیت تاریخی خود را درک و اصلاح کند.
8. بنا بر این از رهگذر نقد علمی و عمل انقلابی، میتوان جامعه را از نو بنا کرد.

سرمایه داری : نظام جهانی

اصلی ترین گزاره‌ای را که مارکس مطرح کرد این بود که سرمایه داری شکل تازه‌ای از سازمان اجتماعی است که بر پایه بهره‌کشی صاحبان سرمایه از کارگران بنا شده است. طبقه سرمایه‌دار بورژوا، ارزش اضافی حاصل از کار کارگران، یا طبقه پروتاریا،

را به زور تصاحب میکند و تکنولوژی های تولید را متجاوزانه می گستراند و متحول میسازد، و بدین طریق نظام جهانی به وجود می آورد. و این تصویر بسیار متفاوت از جامعه بود، نسبت به آنچه دورکهایم و کُنت ترسیم کرده بودند. منظور مارکس این بود که شکل های سازماندهی اقتصادی- برای مثال، شیوه تولید سرمایه داری- قانون، سیاست، فرهنگ، مذهب، ایدئولوژی جامعه را تعیین میکند. و این بیانی جامعه شناسانه است از قانون عام و فراگیر، که البته بسیاری دیگر از جامعه شناسان به آن موافق نیستند.

روابط طبقاتی:

مارکس مفهوم بنیادین طبقه را، بجای مفاهیمی نظیر گروه، قشر، نخبگان یا کاست وارد جامعه شناسی کرد. مارکس نشان داد که تقسیم کار در جامعه موجب عضویت در یک طبقه اجتماعی است. سرمایه داری پدید آورنده روابط طبقاتی خاص، و در نظر مارکس، بویژه بهره کشانه بوده است. به اعتقاد او طبقه عبارت است از:

4. ملاکی عینی و بیرونی است

5. از طریق مناسبات با وسایل تولید تعیین می شود

6. همچنین ملاکی ذهنی است

اشخاص مهمی نظیر "گرامش"، "آدورنو"، "آلتوسر" و "هابرماس" در چارچوب تفکر مارکسیستی در سده بیستم پای بند بودند.^[21]

114-2-8. تعریف انواع جامعه از نگاه کارل مارکس:

²¹ ریچارد ازبون، جامعه شناسی، پیشین، صص 98 تا 102؛ ریترز، جورج: نظریه جامعه شناختی (مارکس، دورکیم، وبر، زیمل)، پیشین، صص 249.

1. **جامعه صنعتی** : منظور ما از جامعه صنعتی این است که تولید صنعتی بیش از تولید کشاورزی است و مارکس دومین نفری بعد از سن سیمون است [22] که جنبه اساسی را در ضابطه سرمایه داری رقابتی استخراج و واضح ساخته است. آنچه که نصیب مارکس شد، نتیجه گیری و تحلیلی عمیق از جامعه ای معاصر، یا جوامع، بطور کلی میباشد. اگر عوامل تولید را در دو جامعه صنعتی و کشاورزی در نظر بگیریم، اختلافات عمیق تاریخی میان این دو جامعه وجود دارد و بدین نام گذاری (جامعه صنعتی) پوشاندن اختلافاتی است که در جامعه صنعتی بوجود آمده که همه این تغییرات مولود عواملی تاریخی نیز میباشدند. ما در دنیای مدرن، اعم از سرمایه داری و سوسیالیستی و موجودیت و آکنش های متقابل و مداخلات متعدد هر کدام به جایی میرسیم که نوری اقتصادی و توسعه اقتصادی در هر کدام به شیوه های خود نمایان میگردد که ما در دنیای مدرن امروزی مواجه و ناظر نمو های اقتصادی هر کدام به وجه عالی حتی شگفت آور ولی بدون توسعه اجتماعی هستیم. اکثراً در جوامع سرمایه داری نیرو های شگرف اقتصادی در يك سطح معینی توسعه می یابند و مدرنیته هم مجد اعلاهی خود در بین اقشار خاص که در هرم قدرت و سرمایه قرار دارند به عالی ترین سطح خود میرسند این در حالیست که مدرنیته در جامعه سوسیالیستی فراگیر و همه جا گیر میباشد ولی يك پیمانۀ متوازن و معین، نه مجد افراط که در جامعه صنعتی سرمایه داری بشکل غیر عادلانه وجود میداشته باشد. مارکس معتقد است برای اینکه این فرآیند را در نظام توسعه اقتصادی همه جا گیر بسازیم نیاز به توسعه اقتصادی و فرهنگی نمی تواند حاصل شود مگر بوسیله زور و یا يك فشار انقلابی محكوك و مثبت در نهاد های منعطف، بوسیله تعمق و ریشه گیری مردم سالاری (دیموکراسی)، بوسیله يك شبکه فعال سازمانی سراسری پایه ای که بیانگر نیاز های اجتماعی باشد. که این باعث پرمردگی میرائی (اضمحلال) حکومت های سابق میگردد.

22 کلود هانری سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵ م) فیلسوف و عالم اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بود.

او از نجیب زادگان فرانسوی بود و نسل وی به شارلمانی می رسد. در ۱۷۷۹ در جنگ های استقلال آمریکا شرکت داشت و در این جنگ مصدوم شد. [۱] وی از فیلسوفان و علمای اجتماعی و سیاسی و از پایه گذاران نهضت سوسیالیستی بشمار می رود، وی به آزادی کارگران و تأثیر مسیحیت جدید در افکار عمومی پای بند بود، او معتقد به حکومت مدیران و دانشمندان بود و طبقه مولد را طبقه برتر می دانست. افکار او مدتها مورد بحث دانشجویان دانشگاه های فرانسه گردید. سن سیمون راه اصلاح جامعه را در توزیع عادلانه ثروت می دانست. نظریات سوسیالیستی وی در اگوست کنت و کارل مارکس تأثیر بسزایی بخشید بطوریکه کارل مارکس با تکمیل و توسعه این نظریات مکتب مارکسیسم را پایه گذاشت.

سن سیمون به سال ۱۸۲۵ در پاریس درگذشت. (دانشنامه بریتانیکا، قسمت تاریخ، ص ۱۷۷)

در جنب کشور های توسعه نیافته، فقط جزایر صنعتی در آمیختن نم، که در آنها هنوز و برای مدتهای طولانی، تولید کشاورزی که هدف تهیه منابعی برای صنعتی شدن ناموزون و ناساوی بر حسب کشور ها وجود دارد.

2. جامعه مصرفی:

کسانی که قدرت تولید را در اختیار دارند، مصرف کنندگان خود را به وسایل مختلف، که در میان آنها تبلیغات که عامل پر قدرت در راه شناسایی متاع در بازار میباشد بجهت پر توان ترین وسیله آفریده میشود. این نوع "جامعه مصرفی" به صورت کل فراموش میکند که به نیاز های اجتماعی توجه ای داشته باشند، بلکه همه محرکه ها بر حسب معیار سود، به تأمین نیاز های اجتماعی می پردازد. اگر راست باشد که نیاز های اجتماعی ارضاع شوند، میتوان وجود و تظاهر نیاز های سطح بالا تر را مورد اعتراض قرار داد. این نیاز ها فقط به صورت های مصنوعی و ساختگی بسیار شگفت انگیزی تظاهر میکنند. چنین بنظر می آید که ارضای نیاز های ابتدائی (از قبیل مسکن، تعلیم و تربیت و خدمات عامه) تأمین بشود. فقر پیشین جای خود را به فقر جدید وا میگذارد.

6. جامعه وفور

آنان که این تسمیه را ترویج کردند، خود محدودیت آن را نشان دادند، در امریکا فقر وسیعاً وجود دارد؛ در میان اقلیت های وسیع (سیاهان، رنگین پوستان، مهاجر های اخیر، کشاورزان و غیره سطح زندگی نازل است). حیف و میل و مصرف بی حساب اجباری و تحمیلی برخی از گروههای پرمزایا، نمیتوانند «فقر جدید» خیلی عمیق تر گروه های بسیار وسیع تری را پوشانند.

7. جامعه تفریحات

زمان آزاد غالب مردم افزایش نیافته است. حتی اگر هم ساعات کار کاهش یابد، زمان «مصرف اجباری از دست شده» (مثلاً رفت و آمد)، «زمان به اصطلاح آزاد» را ناخنک میزند. برای سرمایه گذاری و توسعه می باستی کار کرد؛ سرمایه گذارهای مورد نیاز «خود کاری» در تولید شاخه های جدید صنایع، گشایش فضا، کمک ها به کشور های عقب مانده، عظیم هستند. چه برای کشور های «اشتراکی» و چه برای کشور های «سرمایه داری».

8. جامعه شهری

آری! در اطراف «قطب های نمو». ولی نه، اگر کشاورزان افریقا، آسیا، امریکای لاتین را محسوب داریم، یا حاشیه نشینان (دهقانان بی جای شده و از ریشه در آمده را نیز میتوانیم در جامعه شهری دید که آثاری از مدرنیته و مزایا و نعم مادی که مخصوص شهر نشینان مرفع میباشد، هرگز نشانی از نموی مادی در بین اقشار فوق الذکر دیده نمیشود.

9. جوامع متراکم و مزدحم یا انبوه

این جوامع آتقدر در بدبختی و فقر بر سر هم می لولند که فکر میشود از هزاران سال به اینطرف، بر روی این پایه، یعنی توده های انسانی توجه ای صورت نگرفته باشد نظیر آن توده های وسیعی در هندوستان، سایگون و آسام که در زاغه ها و یا هم بر روی جاده ها و زیر پل ها و یا در جنگلهای انبوه استوایی زندگی پر مشقتی دارند. این ها اکثراً از آلام و درهای خود بی خبر می مانند و بهمین ترتیب تولد می شوند، جوان می گردند و می میرند.

10. جامعه فنی

به نظر می آید که تفوق و تسلط فنی در تجدد «حیاتی مدنیته» خصلتی بنیادی دارد. این مسأله قابل ژرف اندیشی است. بسیاری از مردم سرعت ترقی فنی را با يك به اصطلاح «سرعت زمان تاریخی» با يك توسعه اجتماعی و فرهنگی اشتباه میکنند. حالانکه چنین بنظر میرسد که پارگی و انفکاک این جنبه های پراکسی، خود نیز یکی از خصایل اساسی این «تجدید حیاتی» است. تسلط تکنیک فنون به ادامه یا به احتمال به نجات سرمایه داری که صورت سازمانهای عظیم (انحصاری حکومتی) را گرفته و تقس تأمین ترقی تکنیک را ایفا مینماید، یاری میکند. بعقیده مارکس بورژوازی قادر نیست خود را حفظ کند مگر با ایجاد انقلاب در سیستم تولید، بوسیله خودش و در غیر اینصورت، انقلاب اجرای آن را به عهده خواهد گرفت! باز به عقیده مارکس رابطه ای یا اختلافی، بین تسلط تکنیک بر جهان خارجی و تصاحب خصلت خود انسان، تصاحب وجود اجتماعی انسان، تصاحب زندگی روز مره انسان، تصاحب نیاز ها و امیال انسان بوسیله خود انسان، وجود دارد. وانگهی فن تکنیک فقط در موقعیت خاصی از شرایط جهانی تسلط دارد: برخورد «اردوگاه ها» اشتراکی و سرمایه داری، تهدید های متقابل «سیستم ها»، مسابقه تسلیحاتی و فتوحات فضایی.

و این موقعیت و شرایط جهانی می‌تواند بدون اشکال بصورت يك ساختار (ترکیب منظم) تثبیت گردد. حمایت گروه های مشخص - ذوات الفنون (تکنیسین ها)، بروکرات ها (دیوان بیگی ها، یقه سفید ها) که تا کنون بدون موفقیت به تشکیل طبقه گرایش دارند، آری این اتکاء اجتماعی تکنیک بدون خطر پیش نخواهد رفت. در اینجا مسأله توضیح خطر ها و مشکلات مطرح است. نه تعریف و تحدید که گرایش دارد خطر را پوشاند و چیزی را که بجز يك امکان پر درد سر نیست، بعنوان پایان یافته و مسلم عرضه کند. پس تحدید و تعریف از سایر تسمیه ها زیر ضربه انتقاد بنیادی، یعنی اندیشه دیالکتیکی قرار می گیرد.

ممکن این دوره (جهش، انتقال) تواند هیچ گونه نام گذاری دقیقی دریافت کند. به کجا میرویم؟ کی میداند؟ کی میتواند آنرا بداند؟ می‌رویم بدون آنکه بدانیم کجا میرویم، بدون غایت معلوم، با وجود عقلانیت که ملازم این تکوین است. آیا این «فراری به سوی جلو» نیست، که جامعه مدرن را بسوی آینده بد فرجام می‌کشاند، به سوی ممکن و غیر ممکن؟، از خلال وحشت و اعام خطر هسته‌ای؟، خطرات احماء، جنون عقلانی سیبرتیک؟

سخن آخر اینکه چگونه میتوانیم ممکن و ناممکن را کشف کنیم. چگونه؟ بر اساس نظر مارکس، با پیروی از خط های هادی: مفهوم گذار (گذار فلسفه، گذار اقتصاد سیاسی، بعنوان توزیع نابرابری یا قحطی، حکومت و سیاست). آنوقت است که پرسش های دقیقتر (اگر هم محدود تر نباشد) سر بلند میکنند. آیا امکان دارد که کشور های سوسیالیستی که خود را ملهم از مارکس و مارکسیسم معرفی میکنند، پراکس خود را به فرایافتهای تدوینی مارکس، بینش فرایافتهای انقلابی و آزادی نزدیک کنند. آیا میتوانند به شکاف و فاصله‌ی میان ایدئولوژی و تجربه عملی پایان دهند؟ آیا حکومت میتواند در سوسیالیسم فعلی در حال نزع در آید؟ آیا مدیریت و اداره اجتماعی جامعه میتواند برنامه ریزی دستوری را جایگزین گرداند. آیا رهن گذشته میتواند آزاد گردد؟ و در باره کشور های سرمایه داری، آیا «اشتراکی کردن جامعه» میتواند ادامه یابد و تحت پوشش سرمایه داری بدان حد رسیدگی برسد که آن جامعه بر قرار گردد؟ یا بطور کلی تر، توسعه اجتماعی خواهد توانست، با يك جهش کیفی، به نئوی کمی، که از آن در بسیاری از کشور ها (اگر نه در همه کشور ها) به صورت شکفت آوری دنبال افتاده است، وصل گردد.

باید اذعان داشت که هم مارکس و هم همراهانش آنطوری که واقع شده است وضع فرامین جامعه را در مسیر تاریخ عملی و حکمت فلسفی آن نمی دانسته اند یا با ایجاد این تسمیه ها لا اقل در راه اشتباه گام برداشته اند ، زیرا تسمیه های پیشنهاد شده ، همه در سراسر مولود ایدئولوژیها ، اساطیر و خیالبا فیها ، با حصه های نامساوی هستند . انتقاد مارکسیستی آنها را محو میکند . برخورد های جدیدی به تناقضات سابق افزوده می شود . این در حالی است که انسان می کوشد بر فضای خارجی تسلطش تثبیت و مسلم گردد ، در حالیکه تمك خصلت انسان ، بوسیله خودش ، را کد مانده و حتی روبه بازگشت به عقب است . [23]

114-2-8. جامعه شناسی ماکس وبر: (1864-1920)

(Karl Emil Maximilian "Max" Weber): کارل ماکسیمیلیان امیل وبر يك حقوقدان، سیاستمدار، تاریخدان، جامعه‌شناس و استاد اقتصاد سیاسی بود که به گونه‌ای ژرف نظریه اجتماعی و جامعه‌شناسی را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد .

کار عمده وبر درباره خردگرایی و عقلانی شدن و به اصطلاح افسونزدایی از علوم اجتماعی و اندیشه‌های علمی است که او آن را به ظهور سرمایه‌داری و مدرنیته مربوط ساخت . وبر معاصر جرج زیمل، چهره برجسته در بنیاد نهادن روش‌شناسی ضد اثبات‌گرایی، معاصر بود . کسی که جامعه‌شناسی را نه به عنوان رشته‌ای غیر تجربی بلکه دانشی معرفی می‌کرد که باید کنش اجتماعی را از طریق معانی ذهنی دارای ثبات مطالعه کند .

ماکس وبر نیز به قشر بندی جامعه توجه نشان میداد اما او با دیدگاه مارکس در باره جامعه و نبرد طبقاتی مخالف بود . او، برخلاف مارکس فعال سیاسی علاج‌نا پذیر نبود و ادعای حل همه مسائل جامعه و چگونگی کشف کارکرد جامعه را هم نداشت . نخستین اثرش اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری (1906)، به روشنی اختلاف نظر وبر را با مارکس در مورد منشاء و پیدایش و گسترش سرمایه داری نشان می‌دهد .

وبر میگفت: بدنبال پیدایش نگرش مذهبی خاصی، یعنی پروتستانی گری، برخی جامعه ها از جامعه های دیگر ممتاز شدند و همان نگرش مذهبی خاص بود که به پیدایش سرمایه داری در این جامعه ها انجامید .

ویر می‌گفت: اخلاق پروتستانی با سرمای‌داری بستگی دارد. در عوض مارکس می‌گفت: عقاید مذهبی خود محصول وضعیت خاص اقتصادی است. ویر عقیده داشت: بر عکس دین می‌تواند پیشرو باشد و موجب تغییر اجتماعی شود. پروتستانی‌گری چنین مذهبی بود.

فهم اجتماعی:

ویر تعریف مجددی از رویکرد های نظری به جامعه‌شناسی بدست داد و تحقیقات مشخصی در مورد طبقه و قشر بندی اجتماعی، قانون، دین، سرمای‌داری، قدرت، آن‌گونه که در جامعه اعمال می‌شود، شهر، موسیقی، و مطالعات میان-فرهنگی انجام داد. ویر خلاف مارکس، که احتمالاً هرگز واژه جامعه‌شناسی را بکار نبرد، بطور روش مند فلسفه علوم اجتماعی را مطرح ساخت و کوشید تعریفی کامل از جامعه‌شناسی بدست دهد. او علاقه مند بود شیوه های رفتاری مردم و اینکه چگونه رفتارشان بر جامعه گسترده تر، و نیز، ساختار اجتماعی را که تأثیر می‌گذارد را بفهمد. او به این معتقد بود که عمل اجتماعی در قلب رویکرد جامعه شناسانه قرار گرفته و تنها پس از فهم مقاصد، عقاید، ارزشها و باورها بی که انگیزه مردمی دارند، در آن صورت می‌توانید همه چیز را بدانید.

ویر، مثال بچه ای فقیر و بد تربیت را می‌آورد که شیشه پنجره منزلش را با سنگ می‌شکند ویر، از او می‌پرسد: «چرا این کار را کردی؟» بچه می‌گوید حوصله ام سر رفته بود. ویر، می‌گوید: این دلیل قانع کننده برای کاری که کرده ای نیست. بچه می‌گه: «خب شیشه بر محل پول بمن میده که ول بگردم و شیشه ها را بشکنم. ویر، می‌گوید: ها فهمیدم! توشیشه شکستی و من با روش جامعه شناسانه علت کارها را فهمیدم. این هم کار منه. دل مشغولی ویر، با فهمیدن (مفهوم **verstehen**) ممکن است ساده و قابل فهم بنظر برسد، اما این مفهوم منجر به پیدایش آن رویکرد جامعه شناختی ای شد که ما امروزه آن «رویکرد عمل اجتماعی» می‌گوییم - مفهومی پیچیده در باره چگونگی تعامل افراد و فرهنگها.

پرو کراسی یا دیوانسالاری:

یکی دیگر از قلمروهای بسیار مهم و معمول در جامعه شناسی ایکه وبر، سرآمدش بود بروکراسی یا دیوان سالاری میباشد. مطالعه این شیوه راه و روشی است که جامعه های مدرن از طریق آن دیوان سالارانه اداره یا کنترل می شوند - همان نشانه گان «برادر بزرگ». این مفهوم با دیگر مفاهیمی که وبر، سخت بدان مشغول بود، ما را به دلایل عقلانی شدن این شیوه با جوامع پیشرفته یعنی، عقلانی شدن، یا عقلانی کردن اداره جامعه نیز پیوند و ربط نزدیک میدهد.

در این مثال اهمیت یا عقلانی شدن این رابطه را به بررسی می گیریم: «یک بلیت بگیرد و در صف باستید، تقاضا نامه را پر کنید و در آن سه آدم معتبرا منحیث ضمان خود تان معرفی کنید. وقتی کار تقاضا نامه تان را بررسی میکنیم که ببینیم که آیا می شود به پرسش تان پاسخ گفت یا نه؟ در صورتیکه جواب نه باشد تقاضا نامه انصراف را پر کنید و در صف باستید و تقاضا نامه مخصوص کسانی را میخواهند برای انصراف تقاضا بدهند پر کنید.» و همین پروسس مثال برجسته ای از بیروکراسی در جامعه مدرن است که هر روز میلیونها برگه و فورمه خانه پری می شود و میلیونها ساعت کار از عمر انسانها را می گیرد و بعداً که این برگه ها از فلتر مراحل قانونی گذشت در ارشیف بایگانی می شود و تا وقتی که بدان نیاز احساس نشود هرگز کشوده هم نمیگردند. ولی این خود بذات خود جامعه و اجزا و ارکان کاری آن را در یک خط مسئولیت کاری مراقب و منسجم میسازد که بنام حاکمیت "دیوان و اوراق" نیز گفته می شود.

عقلانی شدن:

جوامع سرمایه داری بطور فزاینده ای به «قفس فولادی» تبدیل می شوند عقلانی شدن فرایندی است که هر جزء کوچک اجتماعی هم موضوع تحلیل، سازماندهی، تخصصی شدن، و دیوان سالاری میشود.

درست همانطور که مارکس نشان داده بود که سازماندهی مجدد و عقلانی شده تولید منجر به از خود بیگانگی می شود، وبر، هم توجه اش را معطوف کرده بود به راه های که دولت بطور مرتب و دائم و هرچه بیشتر دخالتش را در زندگی شهروندان اعمال میکرد.

شبه کمونیزم و دیوان سالاری:

"ویر" به رغم حملاتی که به مارکس میکرد، خود از بعضی جهات شبهه به او بود، خاصه وقتی که از عقلانی کردن موجبیت نظریه ویر بود. و این به ادعا های او جور نمی آمد. ویر اغلت به این نظر است که فرهنگ در شکل گرفتن جامعه تعیین کننده تر از اقتصاد است. اما گاهی هم بنظر می رسد که [در نظر ویر] اقتصاد نیز بعنوان یک عامل مهم در شکل دادن به جامعه جزئی از فرهنگ است. بحث ها و استدلال های ویر نیز مطمئناً همچون بحث های مارکس، محصول زمانه ای است که در آن زندگی میکرده است.

نگرش ویر قطعاً رنگ و بوی و ترس از انقلاب کمونستی داشت. و همچنین البته پیدایش دولت "بیروکراتیک" که باور به اصالت فرد، زیر سیطره چنین دولتی پا مال خواهد شد.

ویر همچنین خیلی متوجه و نگران گروهای سیاسی بود، و نیز پیچیدگیهای منزلت های اجتماعی و نیز «شکوه مندی» رهبران-پیشگویی مرموزانه ای که گویی از ظهور رهبران آینده مثلاً هیتلر و چرچیل خبر داشت. (همین اکنون نیز در خاور میانه همین بازی جریان دارد یک نفر گمنام را بنام «ابوبکر بغدادی» رهبر داعش یا به اصطلاح امارت اسلامی را غریبان سرزبانها آوردند و بعدش او را به شهرت رساندند که مولفه آن قدرت تخریبگر جنگی او در سرزمین های اسلامی میگردد)

ویر در مورد جامعه شناسی نگرش خود را اینطور خلاصه کرد:

8. جامعه شناسی نمیتواند قوانین علمی وضع کند. ضد «پوزیتیویسم»
9. نمی تواند در مورد اتفاقات آتی اجتماعی پیش گویی یا آنها را ارزیابی کند.
10. تنها میتواند مفاهیم جمعی مثل «طبقه» را بکاربرد، آنهم تا جایی که به معنی و در محدوده عمل فردی از آن سخن گفته شود.

11. نمیتواند تحولات آینده جامعه بشری را اثبات کند (ضد اندام وارگی).

12. میتواند برای مقایسه کردن مدل یا «نمونه فرضی» بسازد.

13. هدف و مقصودش عینیت گرایی از طریق پژوهش تجربی روش مند است. («ارزش گذاری» نمیکند)

14. نمیتواند روش های علوم طبیعی را بکار بندد چون جامعه "آگاهی" - بنیاد است نه "ساختار" - بنیاد.

مارکس و ویرِ اختلافات اساسی با هم دارند. مارکس معتقد بود که «قوانین آهنین» بر تحولات تاریخی و اجتماعی حاکم است و بنا بر این، به "علم جامعه" که آنرا مادی گرایی تاریخی میخواند باور داشت. این در حالیست که ویرِ توجه اش را به فهم تفسیری عمل اجتماعی معطوف کرده، و از رهگذر این فهم به توضیح علت ها و پیامد های عمل اجتماعی می پردازد. پس میشود گفت که جامعه شناسی فقط راجع است به عمل اجتماعی، و شیوه ها و وسایلی که مردم در انواع مختلف جوامع، بواسطه آنها با هم ارتباط متقابل برقرار میکنند. فهمیدن چگونگی شیوه های مختلفی که مردم در اجتماع با هم مرتبط می شوند ناگزیر به تلاش برای طبقه بندی انواع مختلف جامعه منجر می شود ضروری است.

114-2-8. تونیس و طبقه بندی اجتماعی: (1855-1936)

فردیناند تونیس (Ferdinand Tönnies) متولد 1855 و در گذشته به سال 1936، جامعه شناس و فیلسوف آلمانی است. او نویسنده اثر جماعت و جامعه (کماینشافت و گزلفاشافت) است که هنگام نخستین انتشارش در سال 1887 با موفقیت چندانی روبرو نشد، بلکه تا سال 1912 زمان لازم بود تا موفقیتی به دست آورد. تونیس همچنین بین سال های 1909 تا 1933 رییس جامعه شناسی آلمان نیز بود، نهادی که گورگ زیمل و ماکس ویر نیز عضو آن بودند.²⁴

تونیس یکی از جامعه شناسان بنام المان است که توجه اش به شکل ها و الگوهای همبستگی های اجتماعی و سازمانها، وی را به طبقه بندی خاصی از جوامع رساند. جوامع یا جماعات (concourse) اند، یا انجمن (assosiation). جامعه جماعتی جامعه ای است که در آن روابط اجتماعی نزدیک و شخصی است و اعضای آن جامعه ارزش هایش را تعیین میکنند. خانواده اساس شبکه اجتماعی است و پیروزی اجتماعی قاعده و هنجار است. این گونه جماعات ها مختص جوامع (پیشا) مقدم - صنعتی هستند. و

گاهی به فرقه های مذهبی کوچک مانند "آمیش" های امریکا [جماعت مذهبی بسته ای که پیرو اسقف سویسی بنام Amman) اند، که وابسته به فرقه (Mennonite) اند و مشخصه شان ساده زیستی و دوری از فعالیت اجتماعی است]؛

برعکس جوامع انجمنی جوامعی اند که پیوند های نزدیک خانوادگی در آنها نقشی ندارد و اساس ارتباط اجتماعی غیر شخصی و غیر خویشاوندی است. همبستگی های اجتماعی بر اثر تقسیم مشخص و روش کار پدید می آید و محل کار بسیار با اهمیت تر از خانواده گسترده است.

مضمون اصلی نظریه تونیس از بین رفتن جماعات و پدید آمدن غیر شخصی گری است. این مفاهیم در مطالعه شهر بسیار با اهمیت اند. تغییرات در جامعه شناسی:

باید جامعه "پسا صنعتی" را هم به طبقه بندی تونیس بیفزاییم، اما ما کاملاً نمیدانیم که ارتباطها و مناسبت های اجتماعی در این جوامع نو ظهور چگونه اند. تحلیل و بررسی انواع ارتباطها و مناسبت های اجتماعی در جوامع خاصی که از راه های طبقه بندی نظامهای اجتماعی و تعیین نوع نظام اجتماعی آن جامعه خاص است. در سراسر تاریخ جامعه شناسی، نظریه پردازان کوشیده اند جوامع مختلف را به نظامهای کاملاً مجزا و مشخص طبقه بندی کنند. این کار را گنت با اندیشه رفتن به سمت جامعه ای عقلانی کامل شروع کرد. مارکس آنرا با تعریف جامعه از طریق "شیوه تولید" یا شکل سازمان اقتصادی اش پی گرفت. دورکهایم با تمایز میان "همبستگی های اندام وار" (اورگانیک) و "میکانیکی" همین کار را کرد. وویپر گنت: میتوان انواع مختلف اقتدار را به این شرح بر شمرد: گسستی "فرد مند" (کارپزماتیک) و "دیوان سالارانه" بروکراتیک.

14-2-9. تغییرات در جامعه آمریکا بر مبنای جامعه شناسی اروپایی

وقتی در قرن بیستم جامعه شناسی از اروپا به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد مسائل و روش های تازه ای را پیش نهاد. جامعه شناسان اروپایی قرن نهمی گرفتار جوامع ای بودند که گروه های اجتماعی قدرتمند و بزرگ با طبقاتی با علایق و منافع و فرهنگ های ریشه دار بر آنها مسلط بودند. جامعه آمریکایی در اساس جامعه بی ثبات و از لحاظ اجتماعی باز بود. از این روست که تحولات و نظریات اجتماعی

قرن بیستمی همواره، درست یا نادرست، الگوی امریکایی را بعنوان منبع الهام در مد نظر داشتند. پیدایش و گسترش جامعه اروپایی هزاران سال طول کشیده بود. اما جامعه امریکایی یکشنبه پدید آمده بود و البته عمدتاً بدون آنکه آگاه باشد راه به کجا می برد کرد باد تحولاتی که در امریکا آغاز شده بود و استوره "مرزهای نو" را جانشین جامعه سنتی میکرد حتی در خیال نظریه پردازان قرن نوزدهمی هم نمی گنجید. تونیس معتقد است: «مرا میتوان جامعه شناسی قلمداد کرد که از يك سو پیدایش جوامع قرن نوزدهمی را دیده است و از دیگر سو پیدایش جوامع دم بدم و پیچیده شونده و متناقض قرن بیستم را.

تغییرات دوران پس از جنگ بسیاری از موضوع های مورد توجه و برر را نیز منسوخ کرد، اما طنین مباحث اصلی او در باره ی فرد و جامعه، عقلانی شدن و از خود بیگانگی، تعین و عمل مذهب و ایدئولوژی، هنوز در جامعه شناسی باز تاب دارد. اما این نکته را همه پذیرفته اند که حرکت ها و تغییرات جامعه شناسی در زمینه های اجتماعی صورت می پذیرد. به سخن دیگر، جامعه شناسی باید همواره باز یابی و باز سازی شود.

انقلاب تکنولوژیکی

مهارنا پذیری تکنولوژی، که مارکس بدرستی آنرا موتور محرک پیدایش و گسترش سرمایه داری دانسته است، در ایالات متحد بشر رسید، و در این راه جامعه نو به اساس متفاوت ایجاد کرد. خط تولیدی هانریفورد و مطالعات عقلانی شده جدید زمان و حرکت در صنعت راه آهن، منادیان آنچنان تغییر عمیق اجتماعی بودند که جامعه شناسان هیچگاه بدان دست نیافتند.

تغییر اجتماعی، اصلاح اجتماعی و بررسی های اجتماعی اساس همه جامعه شناسی ها هستند و هر سه آنها به روشنی در امریکای صنعتی و شهری شونده اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم آشکار است. همچنین میتوان تأثیر اخلاق پروتستانی را در میراث فرهنگی نخستین پدران پوریتن [پاک دینان] ساحل شرقی" عملا دید. همانطور که ویر میگوید: این اخلاق سخت کوشی، صرفه جویی، جدیت و پرهیز از گناهان نفسانی با روح سرمایه داری آمیخته است. امریکای قرن بیستم میلیونها ماهر جذب کرد، بطور

چشم‌گیر توسعه یافت و تاریخی مملو از بردگی و بهره‌کشی را تجربه کرد. این مخلوط منفجره بهر حال برای کار کردن ساخته شده بود- کار کردن تحت هر شرایطی که باشد.

انقلاب تکنولوژیکی

مهارنا پذیری تکنولوژی، که مارکس بدرستی آنرا موتور محرك پیدایش و گسترش سرمایه‌داری دانسته است، در ایالات متحد بشمر رسید، و در این راه جامعه نو به اساس متفاوت ایجاد کرد. خط تولیدی هانریفورد و مطالعات عقلانی شده جدید زمان و حرکت در صنعت راه آهن، منادیان آنچنان تغییر عمیق اجتماعی بودند که جامعه شناسان هیچگاه بدان دست نیافتند.

تغییر اجتماعی، اصلاح اجتماعی و بررسی های اجتماعی اساس همه جامعه شناسی ها هستند و هر سه آنها به روشنی در امریکای صنعتی و شهری شونده اواخر سده نهم و اوایل سده بیستم آشکار است. همچنین میتوان تأثیر اخلاق پروتستانی را در میراث فرهنگی نخستین پدران پوریتن [پاک دینان] ساحل شرقی" عملاً دید. همانطور که ویر میگوید: این اخلاق سخت کوشی، صرفه جویی، جدیت و پرهیز از گناهان نفسانی با روح سرمایه داری آمیخته است. امریکای قرن بیستم میلیونها ماهر جذب کرد، بطور چشم‌گیر توسعه یافت و تاریخی مملو از بردگی و بهره‌کشی را تجربه کرد. این مخلوط منفجره بهر حال برای کار کردن ساخته شده بود- کار کردن تحت هر شرایطی که باشد.